



FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSIER, BART.
OXFORD

7785-65

M38

7785

65

نفوذی و در موی سیاه دانه و کافور از هر یک سنج با سیر به یک دونه سحر و ماضی ناسی **علاج** بحسب صواع چه حار و چه سرد
 پنج قطره که بر مخلوط ساخته ناسی و هندو قناسی آب دهنی دارد اگر نکرده خشک باشد با سیر بر سائیده ده قطره کرد **علاج**
 از هر یک یک باشد نفوذی در روغن کافور بای که با سیر بر یا عودت سائیده با فلفل ریز که در روغن چکانده **علاج** برال سقیق فلفل
 سه عدد با سیر و کل بحسب روغن ناسی و هند **علاج** گمان با سنج و بر کوفته و دیگر کوفته ناسی و هند **علاج** برادر در دست و حال
 که خود آن از آن سحر می سازند سه عدد ناخود سه ماسه هر یک با آب سائیده بر سنج طلا غایده **علاج** در دست و آب سائیده
 باشد و سیر بر تلخ با غیر آن این روغن بکار دارد و افیون خالص یک دانه و در یک آب حار و صندل و گلاب و دیگر که از آن
 کعبه در او انداخته کم نماید و آب نعیم با سنج نیک که هر یک بر یک با بای که در روغن بریزد و پنج تا ماسه آب کوفته و سحر از آن
 صاف کرده و نگاه دارند و بر سر باند و ناسی بکشد **علاج** سرطان را اطراف و در غده و از آن پاک که با یک سوزند و با سنج
 روغن کعبه و آب بزند و چند آب کوفته و صندل و سحر باند و وقت حاجت بر سر باند و معطر کند **علاج** در دست و قوت
 زنی که آب عبارت از سبب است آن خشک روغن بلالام با روغن کل چهار دانه آب پنج سوسنی استانی کوفتی و چند
 از روغن مخلوط کرده و بر سر باند و روغن نعیم بکشد و بعد از آن با هم چند روغن آب بکشد و روغن کعبه که بکشد
 دونه مرد و کویتد آغوشه بریزد و چند آب باند و نعیم روغن بکشد و وقت حاجت بکشد و روغن سیاه دانه از هر یک سنج با سیر که سنج
 بروغن مذکور ساخته ده قطره در بر منقح بکشد **علاج** کونسا و روغن سیاه دانه از هر یک سنج با آب سائیده بروغن کافور
 و نعیم ناسی بکشد و نعیم نعیم بکشد **علاج** فلفل سه عدد کافور و سنج معطر یک ماسه بر آب سائیده در
 منقح و کاند سقیق دفع شود اما آب از لب قطره زیند باشد **علاج** برال سقیق پنج قطره سیر و ناز و در منقح است
 سحر کند اگر در دوا بطرف صابند و همچنین با سنج **علاج** فلفل سه ماسه با سنج در روغن کافور و نعیم بکشد
 اقام صواع و بقیق را نافه **علاج** روغن کعبه سیاه است و در روغن کعبه سیاه است و در روغن کعبه سیاه است و در روغن کعبه سیاه است
 گویند و در سنج و کعبه سیاه است و در روغن کعبه سیاه است و در روغن کعبه سیاه است و در روغن کعبه سیاه است و در روغن کعبه سیاه است

عاصم

درون لایه دفعه بیاورفت تا نصف طایفه خود را در سرسام خون پی روان کند از آن جوان گویند بنگذند که مویت است
و اگر از اعتدال درگذرد با بدلت و خدا اعتدال است باس است **علاج** آب جو شربت تمرهند و سیره فرفه و آب باریک
تیر نافعت و پختن بیدار یکسایس که آب جو بمقدام سرد که لجه خورده باشند هم دوا می گنجی تمام در آب حل کرده بخورند از آنکه
بسیار باشد آب گوشت بریان که چندام فرفه و دوام در آن سائیده و عصاره که با نمیدام طیار بگویند بخورند و سستی دست پا
با نسیم در کل بفسه جوشانیده باشند و اگر آب لسانی باشد به سیر فرفه کنند و اگر بید میسر ناید بکشت به یک سیر بجز
و کل سرخ تازه و صندل فید و کلاب کافور در حوالی نگاه دارد و اگر رستای باشد سکونت در مثل معتدل باید و سایر

زبان را بخرم که ماب سبغول و قند تر که باشند مالبند غذا شور با کدو و پی ردغنی و اسفغان فیه باک **علامات سرسام**
و مویت دایم و نه بانی و سرخ زبانی و چشم و بر ریکایی سیر و عروق مقصوم **علاج** است **علامات غلبه دم بر سرسام**
مغز او در مور کای ملو فرستد در غناب و دانه الو بالوبت دانه الو بالاده دانه کشید بخت بلبه هر یک دم سیدانه
مثل شامه صندل فید است درم در یک ناراب جوشانده چند سرس دم آب باند عصاره فیه نوشانند **علامات غلبه دم**
خودن شربت غناب لخته صندل فید است لویه درسته لویه آب کسبه و چهار لویه آب کسبه تر و دو لویه کلاب حل کرده

گند و زمان زمان بیاغ دارند و اگر سرسام از بلغم باشد علامت آن است نرم و دایم و اختلاط عقل و بسیار است
و فراوانی و رطوبت پی و سایر **علامات بلغم** است و این قسم هر سیوانی لایعین کونید **علاج** تدبیر است بلفه غایت
و **علامات بدو سرسام** مائیت بول است غیر بول برنگ آب و ال است بر موت بول را که غایر تو جهام بیاغ شده

فصل سیم در دوا و سردر غیر که دیدن سر و تاریکی چشم بوقت برخاستن سبب آن مغز یا بلغم یا خیز یا بال است
از **علامات مغز یا خیز** ظاهره فصد قیال یا حجامت سابقین یا کمال کسانید عبده مطبوخ خیار شسته بوشند
ان درم کلبات نوشته میشود و بر آینه در شربت خنکاس بر در قدر بخورد **علاج** صندل و کافور و یا صندل
بوسیدن نافعت و از بلغم یا باد بوشند و بالان خورد و بوسیده و در فلفل بلبه هر یک بر سر سحر و خورند

قندیه کون
کافور
صندل
بوسیدن
نافعت
بلغم
باد
بوشند
بالان
خورد
بوسیده
در فلفل
بلبه
هر یک
بر سر
سحر
و خورند

[illegible]

ایزده ساله در آن
الف الف الف الف الف
۱۶

۴۹
اصول الیوم فی الفقه الزیدی
۵۰
الکلیات من مذهبنا
۵۱
توضیح علی العبد
۵۲
الحق در دین اسلام و نبوت محمد

۱۰۰

محمود

—

در الف

卷之四

22



...

79

...

دود

...

جان احمدی

الحمد لله

134

طریق عارضہ

10/10/10

1785

...

...

...

62

151

[illegible]

ان لفظ

دور دور

بسم الله الرحمن الرحيم

کلمه از خود

طالع الفزاري

۵۹۹

[illegible]

کند فزادیں

1750/8

25.

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf from an old book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and faint, dark smudges or stains, particularly towards the bottom left corner. The overall tone is a warm, off-white or light beige.

1

76.

طے عرف ساری

1

Thompson

100

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و دواء الیغنی باد فوره ان علت سینه و معده را تسکین افتد و کم در سردی این از ابتاع رطوبت فاسده است که تحت کتب
مواضع یقین میکند و میرزاند **در** اگر از خون بود رنگ آن موضع سرخ باشد و از غلبه سینه و از غلبه ریه و از سودا
عنه تحت نقد یقال و حجابت از سرخ و طلال در آن موضع زنده در یکماه تسکین و شیر خراب میخواند و در وقت کینه
در کل کل که تازه بهر دست مالیده رطوبت که از آن بر آید مالند تا سه روز نهایت هفت روز اما اولی آن موضع را بر سر
مالیده سرخ نکند **در** بعد از آن سر کبکی موسی بروغن کریمه طلا کنند **در** و دواء الیغنی باد فوره سینه غلبه سینه و کینه
لبنی و قد سیه کینه هر سه را سیه طلا نمایند اما غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه
سایده طلا کنند **در** اگر از غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه
خودنی او بر او موضع را بر سر کینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه
و یا زبور سیه را باید دروغی که بر آن کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه
نمود **در** کینه سیه و سیر بر او کوفته طلا کنند **در** غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه
لعبور کینه و ریه اما غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه
و یا کم **در** و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه
دو سه مرتبه بر آنجا طلا کنند طریقی روغن بر او رون ان انست که خسته را بطریقی پال خسته بود و پسند **در** موضع
مرضی طلا کنند و یا با چک و دین خراشیده و یا کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه
سپرون زرد خاکستر ان سیر بر آن کینه طلا کنند و اگر رسوب بیا میرزاند و اگر کینه اول طاهر بخارند و دود
در روغن کینه و دود طلا کنند **در** موضع غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه
روز مالند **در** کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه
بعد باب کرم گویند **در** کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه غلبه سینه و کینه

و در سرقی ناله تمام میسرند **دگر** اگر در مناب بر سر شاه کند بسج مجربند **یا حسی** در او ارضی چشم منتهی بر لب و منفع فصل
دگر در دروغه در و چشم اگر از خون باشد چشم سوزان و سیرج و خفته نماید **دگر** و کف خیال از هر دو دست بکشد اندک
 بعد که لعل کند یا نه چایک در بنجان است یا نه یا که و کند بعد به عطش **دگر** یا خیار سب طبع لازم کند و چشم بر کف است
 نوشته شود **دگر** از روز که چشم در و بدید و در حال بر و غوره بسبب سیره او یک قطره اگر چشم است باشد و کوشی و چشم
 بچکاند **دگر** سبب آنکه با چشمی حکم معکوس معینست **دگر** در آغاز سیر و رفت اگر در تن آن سوز باشد اگر چشم است
 در ماضی نرا نکست با چشمی که اگر باشد و در دست است اگر چه بعد هر چه ترکند **دگر** در آغاز و جبت روح مودود
 کوفته چشم و دست و سیر و چشم که کنار یک معین کا قدر و اگر نباشد بر لب و که باشد یا سینه و فوف آینه بدست آینه تا چهره
 بعد بر اطراف چشم طلا کند و دست رسته نگار کند و او بر و اس است **دگر** علاج در او فیض و بیند از هر یک یک
 با چشمه فرما سید خرب سخی نماید و نگاهدارند و در چشم کشند و بر جفای طلا نمایند **دگر** تسکین از هر یک یک است و در او
 با دست این با سیره که در دست بسط با چار با سخی نماید و نگاهدارند **دگر** یا خیار سب طبع لازم کند و چشم بر کف است
 سینه و بهار چشم و لب کلم در در بر از نه بخند و یک یک که با سخی بخند و در حال سیره نماید بر کاه و کاه بالاتر است
 بخورد که با سخی و در کف دست نماید سیره او بسبب و قدر از فیض و داخل کرده بر او در آن حور و داخل حور با فوس طرف
 بهول نماید که غلیظ شود و در چشم که خد فیض و قدر از فیض و داخل کرده بر او در آن حور و داخل حور با فوس طرف
 خرب و غفران مایه او چشمه خرب فیض و قدر از فیض و داخل کرده بر او در آن حور و داخل حور با فوس طرف
 پرورده هم وزن بر او کوفته چشمه نگاهدارند و در او فیض و قدر از فیض و داخل کرده بر او در آن حور و داخل حور با فوس طرف
 نگاره باند که نماید و در آب سیر طلا نمایند بر او در آن حور و داخل حور با فوس طرف
 یک انگشتی تازه بگویند و قدر از فیض و داخل کرده بر او در آن حور و داخل حور با فوس طرف
 ساید با لاک و چشم طلا کند **دگر** انگشت که در او سید و سید یک یک نماید و در آب سیر طلا کند **دگر** یک که در آن

کرده در میان شکسته بجهت کوفته بحال طلا کند **فصل نهم** در انشتن البیروان علیست که تمام مویس رویش بخوبی کفزد
 صورتش بیست طبرست یا الساع و یا ضیق مدام **علاج** فصد بوجه آب آبله و بلیه سیاه بشویند و لادن را بر او غرغره بکند
 سر رویش با باند مواز رخسار باز ماند **و دیگر** بچوب کبیره درم باب سخی کرده در سارتره درام آب و شربت درام روغن خجسته بکند
 آب باند روغن را صاف کرده بکشد و در شربت مولدانی چرب کند **و دیگر** روغن گل با گلاب سبز با باند **و دیگر** بر آب ریختن موه خارش و سنگینی
 سر رویش چو زنجیر بوی کوبه ماسک کشکطه صندل و زعفران کنول از بر یک یک درام سبزه خندام و وانه با آب سخی کف و بشویند با باند
 و یکبارس بکند و فاصه کوفته با آب سبزه **فصل دهم** در بیان تسفی کوه صورت این علت از غلبه بیوت بود **علاج** پنج کوبی کف
 سیاه کل غلظت با گلاب سبزه طلا کند **و دیگر** سبزه انکه سولس این پنج نیاز را که بکشد تندرست بود در سارتره **و دیگر** مویس روغن و عودات
 آئینه و در میون ملک در روغن گل حک کرده چند روز با باند **فصل یازدهم** در افراط وجودت موه و مراد اینجا است که مویس که یکبار
علاج مغرول و هموزن این فصد سیاه با آب سبزه در سارتره و با باند با سانی که کف کند **و دیگر** در لعاب سبغول در روغن بادام
 سر کند **فصل بیستم** در انشتن البیروان علیست که تمام مویس رویش بخوبی کفزد **علاج** در روغن بادام و زعفران و محلول رویش مدام با باند و چرب سازند
و دیگر بر مرغ در آب جوشانیده روزه او کفنه و در پیشه بکشد در جای که موه باشد با سبزه صاف کرده آئینه با باند
و دیگر روغن بیهوده درم خشک یک درام آب مله برابر روغن سبزه و در آب غانده کف بکند در روز جمعه سبزه با باند **و دیگر**
 کل کل در بی باب تیر یافت و طریق استعمال این در باد بوزنه نوشته شده **فصل بیست و یکم** در طول کوه **علاج** انکه کنول با چرب
 هم برابر در رویش سبزه طلا کند و در ساعت بکشد و بعد از آن با آب آبله بشویند برابر انکه در افراطی موه است **و دیگر** کوفته
 بروغن خجسته کوفته در سر رویش با باند خارش را تسفی کند **فصل بیست و دو** در خضاب غیر زکاردن موه که بقصد شده باشند
علاج و سبب چهل درم صاف بکشد کوفته خجسته بروغن گل چرب سازد و با آب گرم بشویند **و دیگر** در فلفل و پنج نیل بیست و یکبار
 سولس این بر آب سبزه با گلاب سبزه که زمانی ببارد باز بکشد بروغن طلا کند و بر کف مله یا سبزه بچربد و صاب بشویند
 و در با باند **فصل بیست و سه** در فلفل غیر سبب **علاج** میا که بروغن کوفته و خاکسنگ با باند خجسته چند این با باند که با باند

[illegible]

مایه در بهر بوی سبب و در چشم چکانند و در پاکی مگر عمل کنند و بهی قسم از روز برای چشم موی و صفای بوی
 معالجه است **در بوی سبب** که سبب کسب از برای یک درم بوی سبب باب پوست خشی که زان زمان در چشم چکانند
 و در چشم پوست خشی هر روز بوی نو بچکانند **در برای صفای** در آغاز بیدم سیاه کبود و کافور و سرخ زعفران کینج
 بکاهای چشم در چشم طلا کنند در یک ساعت نفع آن ظاهر شود **در اگر از بلغم باشد** بکاهای چشم و در بین اب بسیار
 و گرم خشی آن و بخار و در چشم ظاهر شود **علاج** با خورق و نمک سبک کند و فاقه نمایند بید و بچکانند بر سر چشم
 و در چشم طلا کنند اگر خواهند باب مکرده نگاه دارند و وقت حاجت مایه شده در چشم کنند **در لیمو** که قدر از تخم کاهای
 که بردن مانند در آن بر کنند و لیمو نوزاد در بار چشم باریک گشته بر چشم فرو دارند و چشم درون چشم هر چند روز در ساعت نفع
در بوی سبب که بوی سبب در چشم طلا کنند **در اگر از باد باشد** چشم مایه و در سخت
 خشی مایه و آب چشم رود و در دوام بر لب چشم گذارد و زود شود **در علاج** پنج سدر و خشی هر دو جدا جدا در دو غلاف
 چنان بران کنند که سفته شود در میان روغن سائیده طلا کنند **در دودار** که سبب مایه باریک تر است که در چشم طلا کنند
در بوی سبب که سبب مایه باریک تر است که در چشم طلا کنند **در مصلح** که سبب مایه باریک تر است که در چشم طلا کنند
 مایه سائیده که در چشم طلا کنند **در بوی سبب** که سبب مایه باریک تر است که در چشم طلا کنند
 و اگر در چشم از کرم افتاد آب سبب حار شده باشد از بید کاهای چشم کنند **در بید** که سبب مایه باریک تر است که در چشم طلا کنند
 بهی نفع **در اگر** که سبب مایه باریک تر است که در چشم طلا کنند **در بوی سبب** که سبب مایه باریک تر است که در چشم طلا کنند
 در بید و اگر امراضی چشم را نفع تمام دارد **در بوی سبب** که سبب مایه باریک تر است که در چشم طلا کنند
 و در آن مزاج چشم برهم خنده باشد که بران بند بکاهی گویند و بچکانند در ظرف مسی تلغی مایه و سبب چشم که سبب
 بدان و در کاه مایه باریک تر است که در چشم طلا کنند **در بوی سبب** که سبب مایه باریک تر است که در چشم طلا کنند
 اندازد تا آنکه در یک بر مثل مایه و در صرف نگاه دارند و بکاهای چشم و در چشم کنند **در بوی سبب** که سبب مایه باریک تر است که در چشم طلا کنند

که آنست حل نموده نگاهدارند و استعمال نمایند خاصه برای **دفعه فصل دوم** در قرصه العین نذر را چه جسم صورت این علت نادره نورانی
 و احاطه عاده مختومه که از عصب بد یا سینه ماضیه یا سقمه واقع شود و در سایر طبقات حادث گردد اما در مایه و عنبیه و قرنیه
 خشک شود و منجمد در ملتحمه و سفید چشم نفع سرخ بداند و در زیر پر پر فریج و در عنبیه در اجزای صفت تیره نفع سرخ بود که گاهی سرخ با
 کرد و او باید و در قرنیه نفع سفید در سبای چشم ظاهر گردد و تغییر از بی طبقات محسوس در زیر آید لیکن در چشم فحل عظیم میبود و بسیار
 که در آب و در غیر امتداد کشیده گردد و در طبوبات در سیلان نماید **ملامات** در جمیع اقسام و در ابتدا و در مدت و در و حلیه
 و در باری و بسیار **رنگ علاج** آنست که از زردت از هر یک در کمند نذر مخته قدری در قرصه بپاشند **در افعی** زرد آب
 سحر بر آب چشم طلا کنند **و دیگر** تخم کنان شملیت بغیه میند در آب نرگه و لعاب آن در چشم بچکانند **در زرد و در بعضی** ع و
 سحر طلا کنند **فصل ششم** در سبای غیبه نفع چشم **علاج** اگر از ابله نباید باقی ماند در آغاز اگر از مزاج گرم بود و عنبیه خراب باشد
 مقدار قیال و حاتم زیر سرخ کشد و در سبای آب گرم و در **دیگر** نبات کبیر زنی سخی که در چشم کشد و در سبای حاتم
 مداومت نمایند و او ملازم است **و دیگر** شکری بکباب سخی که بر کل چشم کشند **و دیگر** کل جانونی بکدام روغن غلیظ چار و ام بر
 غنیمت بنزد چشم سرخ شود و کف فرو نشیند نگاهدارد مقدار موند که در بلعاب آن سائیده و در چشم کشند و اگر کشند
 کاغذ باری قم کشد و نور بصر بر بصر بصر بصر نگاهدارد نفع است **و دیگر** عسل تخم کبرنی ماضی قبل که بکوبان زیره که بپاشند
 با فرا و دیگر سر سائیده در چشم کشند پوده را نیز نفع میکند **فصل هفتم** در ابله نین که در بونیکو بنزد در دست است
 در آنست حکم بند **و دیگر** با نبات یا با کشن زلفه بخراشد بعد از خراشیدن جاکو خنچه سائیده چشم بپاشد اما که دست
 درست درین عمل آنست باید تا بکس خراشد **فصل هشتم** در چرت غیبه که علاج رک قیال کشند و بعد نفع مطبوخ بناید
 و بند **و دیگر** کوره عینه بار یک سیم شل سر برده در چشم کشند که در ختی فزه و خارش ملک و سرخ پوست دفع شود **فصل نهم**
 در حکم غیر خارش تنها علاج رک قیال کشند و نور که با بسیار روند و آب ماق بکباب سیم در چشم کشند **و دیگر** قوتیائ
 سبز و قوتیائ عینه کشند که بر بپاشند نبات و کاغذ بر آب جیب سازد و در روز آب سرد و در چشم کشند **و دیگر** کوره

[illegible]

افینہ

ساده نایسم در نافه چنانچه در همه انواع نافه زنی بود در بان که خفایا بود که خاکستر که سائیده مغایب تر از هر نایست
نهند و برین مواد غایت فصل **۲۲** و **علاج** در حبابه عینه عین که پوست چشم علامت **۱** این چند روز خواب بدار و خوب چشم به بخور از این
علاج هر روز بخام رود و کثیر تر که سائیده آب ان بنوشند **دیکر** روغن گل و سفید بصر مرغ حکم بر لب چشم ملاکند
فصل ۲۳ و **علاج** در چربی سبب حدوث این آب خوردن ناشنا یا کفاده استن بول و غایط یا نجاف افشاید بسیار است
علاج فلفل سنگافور برابری بود در چشم که **دیکر** بر این صفت بفرز زهره بگند و گندگی و خیر زرد و سیاه ازین زهره بر لایم
دست دهد و چشم که **دیکر** روغن کوش باشد در چشم که انواع خیر که و سبب دفع کند **دیکر** سر سیاب از هر یک بش درم که بسته
دوازده درم سنگ لبر اینجه چند سوسا باید و در غایط صفت بنفشه هر روز در چشم که و اگر بسته بود و در نافه انداز
کند بهتر بود **فصل ۲۴** **علاج** در ضعف لبر علاج آب بار باشد و این مرغ که وقت خواب در چشم که **دیکر** بنفشه
و نبات هر دو را برین زن سوم در چشم که اگر امر افی چشم نافع است **دیکر** شلغم خام خواه بنفشه خورد و با صفت نافع است **دیکر**
مقرضه بنفشه پوست آله فلفلی و در چشم که لبر اینجه برابری بود و در سایه خاک کند ماب سرد و گرم در چشم که **دیکر** مغز
کافور جوانه قطه الاچ بنفشه ناکسیر و در چشم که لبر اینجه برابری بود و در سایه خاک نیم در وقت حاجت بایستاده
در چشم که انواع خیر که و ضعف لبر نافع است **دیکر** بر این روغن چشم سنگ لبر اینجه در چشم که سومه نیمه صحن نفع نیمه نافع
لیمه سیره کسوزید و بنفشه سیاف سازد و ماب سومه در چشم که **دیکر** سر سوسا صفت در زرد آب کوش
صفت روز در نیمه صفت روز در زرد و کافور و بنفشه و از این در دوی مار سیاه انداخته و در نیمه صفت روز در زرد و کافور
در کاه و در نیمه صفت روز در زرد و کافور و بنفشه و از این در دوی مار سیاه انداخته و در نیمه صفت روز در زرد و کافور
ماب دفع کند **دیکر** پوست تربلیم مصلی و این کشته و مکنش و اگر در چشم که مر باشد عین کشته صفت کشته به ملاکند
بنفشه بدارند و در روغن کافور و بنفشه و این در زرد و کافور و بنفشه و از این در دوی مار سیاه انداخته و در نیمه صفت روز در زرد و کافور
در بنفشه بنفشه است لکن ان در دوازده نافه هم درم یا میران صفت درم بوده از هر یک درم در قلع و غفران

فہرست

[illegible]

در کوشی چنانچه در چند روز مداومت کند **فصل ششم** در طریقی نیستی در انی کوشی **فصل هفتم** چند بک آن خیمه که بزودی رسید
بر انی دانسته و بدست مالیده انی در کوشی چنانچه بول است در کوشی بر کند **فصل هشتم** بول خام که خود باشد با بول کاه و سینه
بست دام در پی و دام روشنی بکشد و چینی قد سیر کاه و چهار مار را ساجه بانی آب سیم را مخلوط که چو ساند چهره حرف روشنی
هر روز در کوشی زیر ذاق ام کر در پی کوه **فصل نهم** برای در دو کوسوت را با سیر عورت کشتن و با سینه منجمه و در کوشی انوار
در پیتر زنی کوه **فصل دهم** آب باز سفید و سیر و پودینه از هر یک دام روشنی بکشد یکبار پند چند سیر که ماند چمنه ضد قطره روشنی
در کوشی چنانچه در چند سیه را در انی فتم مرغان را بخوراند و انی کر است که از علبه بار و بغم باشد **فصل یازدهم** برای انی که آب
تازه است در کوشی چنانچه در ارد و قد سیه آب آمیخته و روشنی حکم خیمه کرم کوشی بند هم است با بر کند و از باج حفظ
دانسته بکشد **فصل بیستم** در انی بی کوشی که بپند کینی مول گویند اگر از غوی باشد **فصل بیست و یکم** در انی که
ان **فصل بیست و دو** در پی غنچه کسند بده آله بچهره زرد و جوهره ماب سوه طلا کنند **فصل بیست و سه** اگر از بغم باشد یا ز باد انی سفید کند
در انی باشد **فصل بیست و چهار** بکبیره ماب ساید طلا کنند **فصل بیست و پنج** کایشیل طوطی کلنجی سونه هم به بار گرفته ماب کس که نیک طلا
فصل بیست و شش ماب ساید طلا کنند **فصل بیست و هفت** ماب سیه ماب سیم طلا کنند بر سه قسم را در وقت **فصل بیست و هشت** در انی چمن
مستند بر سی فصل **فصل اول** در ر عاف غیر غنچه **فصل دوم** راک ماب کس که هم از غنچه ماب سیم قدر در پی
که در پی و در **فصل سوم** ماب سیم ساید ماب سیم طلا کنند **فصل چهارم** ماب سیم غنچه غنچه ماب سیم در پی و در **فصل پنجم**
ماب سیم طلا کنند از هر یک نیم گرم کافور اسراج ماب سیم طلا کنند و آله ماب ساید بر سه کوز در **فصل ششم** ماب سیم
نیکو سخی که خنک در پی و در و در پیته بنار انی ماب کس که مفید است **فصل هفتم** در انی که در پی و در ماب سیم با و آب تر کنند
نرم کوه سوره در پی و در ماب سیم طلا کنند و آله ساید بر نار کسند **فصل هشتم** در کل ماب سیم سیم در پی و در ماب سیم
و قدر انی انداخته کرم کس بر سیم و پی طلا کنند و او بود الساعته است **فصل نهم** ماب سیم ر عاف بر کاغذ نوشته
در بر بر چشم او در و در انی غنچه ر عاف بنویسد بپند **فصل دهم** بر انی ر عاف بر سیم خول ماب سیم سیم بی بند

لغت بران مادر کی که نانی روزی روزی بکشد و **فصل** در اخس غیبه لکینی پی و باطل شدن شام و نفع آن
نسبت الطیب به برابری غیبه در عاده باریک است و کند **فصل** باریک آبی یا سنگ نالین تافته و سر کنند بران و غیبه چشم را بوسند و پی
مکرر بخارن دارد و **فصل** گرم قوری جیغی که در بار چسبیده است و سر بکشد یا باریک تافته بقدر یک صبه در آن بکشد و
و من بعد از آن از غلظت سر میس سحر کند و **فصل** در غلظت زنجیل ستاد و زنگ شکسته بر غصه یا بول بر در پی چکاند تر قیده پی
و زکام هم نفع دارد و **فصل** گرم هست دام سائیده بموزن قند سیاه کنه مخمیر سه درم غلظت بند و روزی بخورد
و مقوضه نقره قند سیاه کنه سه درم غلظت ناخت **فصل** زنجیل مرغ در غلظت آله یک کیل دار دانه هم برابر و برابر
هم قند سیاه کنه مخمیر بقدر کنار حوض بند و بخورد و بالار آن جغوات جگه با قند سیاه سر بکشد بخورد و تبس و دل پی
و آن کیل از پی باز دارد و از بسته **فصل** در زنی الا لاف غیر نوی و پی **فصل** سنگ الطیب و نقل
بودن هم برابر شکم در مالونه نهم در پی و من **فصل** الحبه یا بزرگ شکوفه افغانی فرسائی زعفران هم برابر
تینا کو چندم بقدر طاقت بکشد تبس و نافع است **فصل** سحر بول شتر اوبی و نافع است **فصل** خردل هم باب و دونه
در پی چکاند و **فصل** انار دانه است و جارد هم مکرر خورد و شکر در غلظت تر سیدم بر یک ارده و در پی تیغ الا بزرگ
جارد هم برابر آن که از سر سائیده ماله بخورد و تبس و سر و دفع هم دانی و در بار جودن گویند **فصل** اگر کوب
غیر تو بنویس و نقطه در پی اندازد اگر کوبد تازه نیم کوب و تلخ شکله و آب تر غصه در سینه نکند و در غلظت
طلخ افسان یک قطره در پی چکاند و اگر روزی بخورد **فصل** زرد چوبه در غصه بسیار و نقل در بار بر سر غیبه از بیدم
تا و درم باشد مخمیر بخورد و غلظت کنده از پی زنی باز دارد و **فصل** در جود بر پی و آن کوکب نرم است
سرخ یا سفید در پی بر وید **فصل** قند قفقال کند و زنگار بکشد و غیبه و خیمه از ریسان یا پا چسبانه
و بدان الوهم که در سر پی بندیم و زرد آب براید رسی کنه پاک کند اگر قدر لب نرسد و داخل کند بنده باشد
و کنه لا علاج گفته اند **فصل** علاج بویک بر پی موده نغم بر مال و دو خانه منسل سرزد و چوبه اندر یک گرم نفوذ

[illegible]

و باطلی و مسلم غرض از کسب انواع فروع و مصلحت

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

سستی و نرم

سند درم اصل کونکلیت درم قهقمریست درم کله نه درم سبب الطیب درم قند سفید باده و پنجم درم سبب کوه پنجمه درم درم
چهار درم بانه زخم خیاره بخورند و کندرسته درم غنبره سی و دانی سته درم و نیم کوب با پنجم درم سبب کل خنوم بر یک درم کوفته
پنجمه بایک سبب سته اقواهی سازند هر روز چار درم بایک انار یا لیمو بخورند و هم انواع خنبره زرقانی از دسی باز دارد اگر با تخم بانه
اقواهی فصل درم درم درم کینه درم سبب علاج مطکی سبب کباب جوز بوا سبب عود برابره بایقند خود سبب بند و در سبب
کندگی در دمی دارد و درم سبب کجی و کافور جزو جوز بولوبان چار جزو بایک یوزی یکسره چهل سبب دمی بوقت مع و در دمی
دیگر بوقت شام و درم سبب بانه بایک بایک بافت و درم و جامه زنجبیل کای سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
بایک بخورد و دوا دمت نماید آب دمی و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت
از بار و بلغم و از خنبره و صبر و دوا و نام سبب کینه که کندر آب و نفسی باز کرد و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت
قد قیال از بر دمی دست کینه یا بر چاک کینه و با ساق پا چاهت کردن و خنبره بدهات بید و با سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
طبع و طبع سبب و صبر سبب
و تر دارند و در غره از سبب
در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت
دفع شود و در دمی که سبب در دمی بایک بافت و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت
و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت
که به بکلی فرو نماند بر داند که کینه از سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
سبب
است و صفت نفس و صفت النفس با علامات حرارت اگر از خنبره بایک بافت و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت
یار دمی با دما غره کینه و بلغم از دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت و در دندانی بایک بافت

[illegible]

و بسته باشد بکلور در وقت شب بخورم یک بار در هر روز و بعد چهار سال انداخته بخورم یک بار در هر روز و بعد
 و یکبار در هر روز و بعد از آنکه بخورم در وقت صبح و عصر و در وقت خواب و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت
 از هر یک بخورم عمل بخورم از سه بار تا چهار بار تا بخورم و دیگر سراف که هر که از هر ماه باشد از بخار آب بنی بریا بخورم
 دانه در هر روز و در وقت خوردن و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت
 بخورم که وقت خواب بخورم بالا از آن آب بخورم و غذا بخورم و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت
 دیگر مسکه که در وقت شب بخورم و دیگر حبس الحال صبح بخورم که در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت
 میوه میوه در هر روز بخورم که در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت
 مایه مقدار خود بخورم و در وقت خواب بخورم و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت بیدار شدن و در وقت
 اهل السوس بخورم که در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت
 فند بخورم و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت
 روغن کاه و سبزه از هر یک بخورم و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت
 سفوف زوفا خشک بخورم و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت
 در وقت غنیمت بخورم که در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت
 در کتب یونانی سرخ و قطعه از سبزه بخورم و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت
 نخل از هر یک بخورم و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت
 با نوره کوار بسیار از هر یک بخورم و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت
 و در هر یک رسیده که اگر فنی النفس با تیر و زکام باشد و نه مخرج بیدار بماند و نه بخورم که در وقت بیدار شدن و در وقت
 هر یک در هر یک رسیده که اگر فنی النفس با تیر و زکام باشد و نه مخرج بیدار بماند و نه بخورم که در وقت بیدار شدن و در وقت
 کاه نالی که در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت بیدار شدن و در وقت خوردن و در وقت

گاه گاه ناسخ بخیر زبانی روز لازم دارد زلزله و زکام و ضیق النفس نافع است **در** بول سبز بعد از خوردن و بر روی بینی بعد از
یازده مرتبه قطره کردن نافع است **در** ضیق النفس که از زلزله باشد بعد از زکام و عارض کله عارض شود باید که تدبیر از کفار
از غوغا و شربت صحنای و غیره و حبس نماید تا بخیر عافیت العجزه بعد از خوردن وقت خواب بخورد **در** بول سبز بعد از خوردن
مانس یا زبانه یا بیهی که غیر الدینی و سحر تر سبب خوردن یک نوبت بخورد و بر از زلزله و اکثر احوال نافع است **در** بول سبز
در دم که طغیان باشد بخیال فروی گیرند تا در سینه دریده بماند که بپخته باشد یعنی کرده بر بندد **در** بول سبز که در سینه
کمال بوییدگی است در دم بول طفل جویند تا ربع مانند صندل و طغیان کباب یا بید نوشا شد و عود بزرگ از زبانه
قیاس کم و در نیم کینه **در** سلا جیت گیرند و بول همان طفل حله کرده بیک گرم نموده و یک سیر سلا جیت در بول سبز
طلا کنند تا بکینه از بی عادت و دم طفل دفع شود **در** علاج دم طفل که از غریب تخم بی بی سلا جیت سبز در آب یک
باجی سخن بلع نمایند و نیم گرم نموده نوشا شد **در** صندل در دم و در بول و در غرض خوف است **علامت** آن چرخ حرکت کند یا
باید رود نفسی که در و خورده سینه و سر و نفق بهم رسد **در** علاج آن ملتی است در دم که از زبانه بر سیاهان از زبانه
در دم و بجز عدد سیاهان مابوده عدد و بوی زعفران در دم و در دم صندل جویند تا نفع نماید و مکرده نوشا شد **در**
سیاه دانه دو گرم کوفته بعل منیه بخورد **در** جفت ضیق النفس و در جفت سبز و سبز صبر الی سبز اگر از زبانه
در بوزنه کند بعد از خوردن سه غایب و سبز از یک تا دم حب فرو بریزد و خوابد **در** سیراب زوفا و سکنجی غصه ترانی
است و بوی و جفت سبز تر کینه **در** خردان الریه و آن آتاپ بود که در دشت پدید آید و خوف است **در** سیراب
آن تنگی نفس بود که گونه بود که از خف می شود و هر چه در دست خورده و در سینه و سینه و سینه و سینه و سینه و سینه
در سینه سخت و در دم اصفان **در** اگر سبب غصه بود اول تا سیراب غذا کحل یا با سلیق است و جلالت بخله و
نفسه و تخم و غباری از زبانه است در دم صندل است عدد و بوی زعفران در دم و در دم سیراب و در دم و در دم
در دم و بوی زعفران در دم و در دم سیراب است و بوی زعفران در دم و در دم سیراب است و بوی زعفران در دم و در دم سیراب است

بر یک بند کج سلطان محرق با نوره درم کافور یکدم صفت ساخته از دو درم تا سه درم با نیم توم سرب خشی که با
یا کلاب حلاکه باشد بخورند و اگر در وقت خنجر ظاهر شود سلطان داخل کند طری سوغتی سلطان است که ویکی سیف
برائی بنید سلطان زنوه در آن هند و آتش برافروزند تا مانع خاکستر سوخته شود و باید که در تابستان بود که آفتاب
است باشد و قمر زده شب گذرسته **دیگر** سیر زبانه شکسته بر روی بارام حریره که بخورند **دیگر** بول سنج بوعالی بکشد
با نان خوردن غایت مفید است **دیگر** بر اسیر و سل فرعی کافور خوردن مقفیت عظیم در و دطرا کشته تیر **دیگر**
خرنجی که در وقت سوخته میشود و سیر زبانه نافت و در روز یک سیر داده میشود یا خواهند داد تری و یا بخورند
دیگر با قلاب با نوره درم است هفت خوشه قلم خا برین قلم خرازان یک بخورم رب السی است درم نیم خشی که مفید
مقدادام مفید است همه با یک سیر هر روز دو درم باب بخورند سیر و سینه لازم که بخیه پاک سازد و در سفا خانی
خم که در وقت بخورم کمان طایر معرینه دانه از بر کج درم در این ترکیب داخل نماید و برین از اغذیه غلیظ شود
سخت بشیر و سخت و غلبه ریاضه و سرفراغ و جماع و حمام و سیر برین که غرض آب سرد و زبانه لازم دارند **دیگر**
بسم در ذات الحجب مخوف است اما کسی باشد در پرده ببلوغ خاصه در بلوغ و آب و از آن فواید که گویند **بسم**
این است و سرفه و ضیق النفس و در باخ بانی و خله در بلوغ و این علت از خنجر و مغر و بطن و **دیگر**
و صفرا و قفص با سلیق است از ازل روز تا بیوم از جانب مخالف و بعد ازین از طرف موافق **دیگر** طبعی نبض
از برید ام است که از تخم خلط یاد بای از بر یک سه درم جلیجی با بند و لعاب تخم کتان و سبغول سرشته از این
سازند هر روز خم درم بخورند **دیگر** سیره انا خام در نیم بل بسیار نافت و زلفت الدام گفته است **دیگر** از صفرا
باشد سربت دنیا ریخام که است بفسه با نیلوز یکدم در هر سه درم عرق کاسنی حلاکه بدند و اگر از نیم نیم
سربت دنیا ریخام سربت زوفا یکدم در سه درم عرق با بایان حلاکه بدند **دیگر** میدان از سه بار است
ماره در آب لعاب برآورده و یکبار بر یون سحر در آن حلاکه بخورند **دیگر** ضد اسهیم دست صاب هم نافع است

موافق ہائے

موافق با آنکه گفته است این نوع از دست راست شایسته و طبیعی است و کس که در دایره و خارج آن کند و نیز به
 گفته غیر مجزوم است در آب تر که صاف پیراهن آن کشیده و محافظه در باطن مجزوم است و کس که در دست
 دام کلاب طعن مجزوم **در** پوست بلیه کایا و نبات بر یک دم و با سیم مجزوم و از بقیه بود مندر علامت که دست و احوال
 در آن که گوید اول در میان است **در** قنقل سبک و در غیر فواید آن سبک را بر سیم که سبک بلیه است و در سواد
 جگر و غده و تناسل و باغ و کلبه و غده و غیره **در** موی در غیر قنقل سبک کلبه سبک است و در باغ و غده
 از غیر معدود است و در غده خام غم دارد که تخم سبک تخم مجزوم است و در قنقل از یک دم که در باغ و غده از غیر
 بهیمنی سبک است و در یک دم و نیم سبک غم هم در سواد و کوفه سبک و بلیه پرورده بلیه است و در یک دم مجزوم است
 کافور با آن که از یک دم تا دو دم در قنقل کلاب طکره و مجزوم و در غیر نافع است **در** برابری اقسام خامه بر اثر طبع و
 سودا کافور با آن که در قنقل نفع است از سبک و مجزوم کلاب طکره و غده کافور در یک دم و کس که سبک مجزوم
 بعد از آن که قنقلی پیراهن نازک و مجزوم **در** برابری اقسام ریون و بایا سبک میانی و دو سبک بطول یک و میانی که
 که از غیر نیز نفع است و ریون و غده ای فو نیز است **در** برابری اقسام ریون و غده ای فو نیز است و ریون و غده ای فو نیز است
 که کلبه آب بوز و از آن غده و موله سودا و جارات و خوف و غم و غصب و کف بر سبک **در** قنقل سبک و در غده
 نیز سبک و در غده القلوب و دواء السک و موافق فراخ بقدر است و تخم آنها در افرا سبک و در کلبه و در سبک
در موی اتم و با سبک سبک نیز بقدر است و سبک بر پی در پی باب و خلی تمام دارد و تخم آن در کلبه و
 میوه **در** آنچه در قنقل خفقا گفته شد کفار بنده **در** قنقل سبک و در غده ای فو نیز است و در غده ای فو نیز است
 و با سبک و در سبک است و کوفه و در سبک چهره رز که در دود و غده ای فو نیز است و در کافور و با سبک و در سبک
 از سبک و دیوار یا زرد و در سبک انواع است از سبک و در سبک و در سبک و در سبک و در سبک و در سبک
 غده میوه علامت است از غده ای فو نیز است **در** قنقل سبک و در غده ای فو نیز است و در غده ای فو نیز است

طبرستان

کلیه از این پنج عضو خردم و عظمیای کبیرم بلبه بلبه از یک کشته درم ساق خردم هموزن او دو یه نبات انجمنه مابست و از ریح کاسه
تا مافت مابست بخورد و در رفل خل خل نک نک یک با ترک آن یک با خردم پوست بلبه زرد و تر بلبه از یک خردم کوفته مابست بخورد
تسویه داده مابست از هر درم دوام فرود و در و دفع و نفخ و سک و موزک دفع شود و اگر از سر و پا بلبه بلبه علامت
که ریت **علی** نک نک نک یک یا نک نک یک با ترک است بلبه زرد خوب و جمود در رفل خل خل و کبیر از ریح یک با ترک و دوام کبیر
برای آن که کبیر هم به علامت کبیر هم درم صاب و درم ساق مابست فرود و دفع و نفخ و خل و دفع شود و معده و قوت و بدو را
فصل دوم در ابلت علامت آن در دفع معده و قیر و نفخ و سک و موزک سینه و کلو و بدن و در و سر و دوام
و بی ریح و ناگوار طعام و آروغ ترش و آنچه نفخ رفته شود بزرگ و رز و زک و با کبود و سرخ و کوه و گاه با بی مابست
در سینه باشد و دره و بی نفخ و سرش و سرش و در و زک و با کبود و سرش و کوه و گاه با بی مابست
خلی که بر آب مخلوط بکنم و لعاب سکنجیه آن **علی** ستاورد و اگر کوفته نیمه سبب و سکر چهار برابر فرج که کنار
از نیم نوزاد تا یکم و مابست آن آب سرد یا سکه یا زردی ابلت که باقی باشد دفع شود و اگر از این قسم تین است
و در قرح نیمه و آن سکر تر از یک درم کوفته و آنچه بخورد **یک** سکر است تین نیمه نافع **و در کلو و کبیت** یک موز
همه را بر آب جوی که در سینه و دم و دم آب جوی ساند تا جوامد مانده فکوده بیدام شود آنچه بخورد جمیع اقسام ابلت
نافع است **فصل سوم** در بر نام سوال غیبه در معده که بعد طعام شود و یک تحلیل حادث شود **علی** کن که بگوید که کوفته
در آوند کلی انداخته و مذهب بوزن تا دو و سلی بر بناید چند سوسو سخی که نگه دارد و خورد که درم تا سه درم
و اگر بگوید کوفته سیه و سس درم آهن کشته است درم سوت و دوازده درم ریح آن کشته چهارده درم هم
و اگر بگوید که سبب و بر آب ریح سکر انجمنه از دو درم تا سه درم معسل حبس فرود و کم و زیاد و موافق طبیعت
دیگر و بر و سر و سیلان غیبه و قلت شهنا و نافع و عقل و افزاید **یک** سکنجیه که ستم آن در کاسه
نوشته خواهر هموزن آن نافع **و در صاب** و در ماس معده اگر از غیبه باشد علامت آن است و سکنجیه و آب

سہ

7

توضیح کنایه تیر نفوذ غفل در از ضد اسفند کبیل شایسته تر فعل بسیار است و کوفه نیمه لغوف سازد و معمول اکثر اطباء
که از ترسانه ناسی مارم است و رفع باشد لغوف کنند **و بر این صیغه** از ترسم که بلند هر بار و از بالا با سفل تا از نیمه
خاکست و در لب خورند و بعد بندهن قی سونف نیمه بالا چرخ و یکدام با پوست کوفه لغوف سازند تا سه روز استقامت
بر خیزد خوردن طعام بالا طعام پس از نیم اول آب گرم و اندیه چرب **و نیز فصل** در پیغمه که از تب یخ یا غلبه اخلاط که
است و قیر بر معالجه کرب و غیبه و سردی اطراف عارضی آن کرد و در چند افراط شوق نفس نفی است و در وقت اول
لبا را **بند علی** لیو خنک در دهن دارد و ضد سفید نور نور بر کم طلا کند و اگر از زنگنه باشد طبع غلبت **علی** کنگر
زنجبیل انور بر آن ابلت پوست بلیدیم هم در کوفه نیمه از ترسم باشد تا چهار ماهه بپزد و شیر و کوزه
وزن برابر نیمه بپزند انواع پیغمه و نیز غرض **و دیگر** خور با قیر یکدم سائیده در آب حل کرده بخورد که قینه عوداتی
چندیم سرب انار مر خور و **و دیگر** خور بویه یکدم تر فعل فایده مرکب بندیم سوه جمل پیغمه خور و بر این صیغه
بر خیزد از اندیه چرب و آب سید **فصل** در رفاق غیبه که بکشد بپزدی بچکی گویند استلای سالم و در
خوف استلای است که بعد از نیمه و یا غلبه اخلاط عارضی شود و استغراغی است که بعد از رسال بسیار و باقی با غلبه
کرد و یا بعد تر کند **فصل** استلای اولی که نشاند با ویر مقیر بعد از ارفع کند بهتر و الا از جویم جویم که آب
غم داده در حلیم بپزند و مثل تنباکو در دهن بکشد و خورد **و دیگر** آرد ماسی در ظرف تنگ دهنی که و بالائی از کوزه در آن کشته
در دهن بکشد **و دیگر** ماسی را بر آن که در کوزه آب خوردن اندازد و همان آب بخورد **و دیگر** سیرا کسبیس بپزد و بپاشد
خضرات **و دیگر** خور و **و دیگر** انگشت عود با سبب و چغنی بر طاقی کوفه لب خور و نافع است **و دیگر** تنکار بر آن
ببند سباه لیسیده و خورد **و دیگر** جوش نوره و سمول نافع اگر با شیشه باشد **و دیگر** مویخ که از دانه چار با می سازند
کفنه در دست مالیده و با آب غم داده در حلیم بپزند و در دهن مثل تنباکو بکشد و خورد و استغراغی غالب علاج بدست
بر این صیغه و لکنین سبب بدنی معالجه نماید که خالی از منفعت هم نیست و دو ماسی و آرد ماسی در آب انداخته

کنند

[illegible]

دقیقاً و با دقت
تماماً در این
چون درستی باشد

زیره ناخته الاخر خود و کلان رخیل غفلت سداب یک وزن برابر به نبات کوفته نیمه تا سنا از سبزه درم تا تجدید بخورد
سقوط کباب بخان که در وجع المعده سبزه در دفع این مرض تاثیر تمام دارد اگر مرضی مذکور در میان دیگران باشد
طبیعی سبزه **در حبس** در افراط عطش اگر از بلغم نور باشد علامت آن لذت یافتن از مرکب آن بر سبزه
وین سخت و ترش یا نور باشد **در حبس** و عمل پسیدن و آب گرم نوشیدن و اگر از حرارت معده باشد یا
و غلبه صفرا علامت آن لذت یافتن از آب سرد و بود و شک و تجردی **در حبس** سبزه تخم کمانی و زعفران سبزه بخورد
در حبس سبزه دفع حرارت و کربت نیز نماید طبعی سبزه است که آنکه مغز را و اندام در ظرف کند باز سبزه را
با دانه در آن شک انداخته در جایی که آنکه دانه را تمام آب در خود و آن شک شک می بین ده تفرقه دهد از آن سبزه
یا جوی آنکه لایق به خود سبزه به جوده یکدم آن شک شک کلاب سبزه و ضد لایق و الاخر خود و کلان از سبزه یکدم
نیم از سبزه سبزه و ها مخلوطه در آن آنکه سحر و آینه مقدار که از خود سبزه به جوی به جوی نام **در حبس** سبزه
خواب سبزه سبزه از سبزه یکدم سبزه در دهن و آن را بجای نیمه و سبزه یکدم و در آن سبزه و در آن سبزه
نمایند که آنکه سبزه سبزه آب بخورد **در حبس** سبزه لوده به سبزه سبزه برابر وزن هم دم گرفته در یک از آب بخورد
تا سبزه هم باشد مخلوطه و غوره کند **در حبس** سبزه سبزه و تخم سبزه سبزه و ها مخلوطه و در کلاب سبزه
نور خود **در حبس** که اظهار حرارت کند تخم سبزه سبزه درم اصل السبزه است درم تخم سبزه درم سبزه
نیمه سبزه تخم سبزه سبزه و سبزه سبزه و در آن سبزه **در حبس** سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
طعام سبزه از روده خوف است **علامت** است که از غذا به خود و تخم سبزه سبزه و در سبزه سبزه سبزه
سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
کاه مائش نیمه خجرات تازه و کا و کله کرده باشد بخورد برابر سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه
در حبس سبزه و او را از جانی و سبزه سبزه کلاب سبزه سبزه در آن سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه

والتفیع و برای تفیع این ماده دما بچک بر که ماده کم و سبکی نهایت میکند که نیز بر لب بالا موم و خنجر هم وزن بنابر مقدار توله
و در نیمه اول و در نیمه دوم از چوب ساند تا سیم هم عاید ما فکده بخورد اگر حرارت در مزاج باشد غرض از خنجر و اهل نمایند
نیم از نیمه سبکی بنظر این که بر شکم طلا کنند **برای** اسهال نفوس معالجه دارد است پوست کله در کاج یا دفع ترش صلا که در دست
اطلا کنند و کنار بمانند غرض در میان این شیوه او که بر نماید **برای** اسهال خور خیمه فرما در دست کنار مثل منع می باشد از دست
تاده مار سائیده با آب خنجر حله کرده بخورد و در اول قسم اسهال نفوس بندد و پنج دوای خور و سیلح با بنی غیره در دوای
که در زیر و سیلح بندد و دفع اسهال ترش خاصه اگر نامورش باشد باغون **دو** وای سبباری چکنی که در سیلح بندد و نیز دفع
اسهال قوی است **برای** اسهال **اصنافی** سخت که مانند آب گوشت می باشد اطباء خوردن موز با دانه انجیر بخور که اندر پزیران
در سیلح و در ذکر یافت **اصناف** در کرم شکم سبب کرم ما بغم است که از خوردن اسهال و خام بد اسهال مثل کرم خام و گوشت
و خوردن شیر خام و آب سیلح از غرض غذا و اختلاطها و امتلا و جماع و حمام بر امتلا و بنظر فتنه از کرم اسهال شود و از دفع
ایدر کرم ماده در روده و دفع است از جهت دراز میوه حیات که کرم دراز باشد پدید می آید علامت این غیبه و ضعف
و در روده و دینه و سرفه شکم و سوزش طبع و قوی و زردی رنگ و سرفه شکم که گاه و گاه و کورت رنگ عارض شود و سوزش
و جانی و قبی و دفع شکم و سوزش و جانی و اشتغال کند بندهای و اعراض اسهال عارض شود و طبیعت و تبارکی مثل باغون و سیلح
و کرمه و شکم طعام و جانی و شکم پستان دیدن و بر جانی و بر و از کله تر و بر هم بودن دندان در خواب سیلان و عجایب
لبیائی و بسیار و نقل سوزش و کرمه و کاذب و کله و فوات و اگر ماله در روده و سوزش و اعراض باشد کرم که در روده
تغیر از دانه مایل بسیار می باشد و دفع کرمه و دانه باشد هر چه از حب الفرج نامند و این علامت بر هر قسم است که است
و علامات خاصه قسم اول سیلح شکم و بدوی بسیار باشد که شکم و قبی و کرم کند و حالت مانند سفا و عارض شود یا
علامت صرع پدید آید و از جهت معود انجیر اما کف نباشد اگر ماله در روده و متعین بود کرم خورد و پدید آید علامت
خارش سرفه و نرم طبیعت و ظهور آن در برابر گفته اند که بر است که کرم مرده در اعراض حاده و سیلح در شکم

بسیار

چون آب صاف بالا آید صاحب رو بنویسد **فصل ششم** در قوت و آن دو از ده است یا بغیر خوف است چون سخت شود **فصل هفتم** در غلبه
ده دم با کوبه بای نموده و یا با کوبه بای مرغ سرد **دیگر** ز جو به نخل یا میوه را بر آب سائیده و قدری صندل و انگور
که مخم بر یکم طلا کنند و بالائی آن یک سدر بخورند و تمام شب مانند صبح از باد اضا که یک سدر **دیگر** اگر در و بیدت است
باید چند حکایت عاری در زده قدری مایه و بخت در ساعت در و سالی محو زن حامله قوتی گرفته بوی بانی علاج **حافی**
دیگر شربت هم درم نخل هم درم عسل یکدم کوفته نیمه باب گرم بخورد **دیگر** سه بار انگشت باره از سنگ ابره را برفزند
دیگر جو این دیز را که سه روز گرم فک کنند باز در شیر تهر سه روز گرم فک کنند همچنین در سوزش و نفاذ دارد و وقت صبح
از ده دانه ناسته و دانه بخورد **دیگر** سر کینی موسی با روغن کا و سائید شانه سازد و در حال یک سدر **دیگر** جابجی لاهورین علی کند
دیگر با دایا یکدم ز نخل بقیه سه جو که در یک تالاب نسیه یکیم با و چو ساند تا نیمه آید هم توام مقصود است در آن
مالیده و صاف که در سه نیم ماله روغن بادام افاضه که نیم گرم بخورد **دیگر** مخم صفت خوردن بسیار نافع **فصل هفتم** در قوت
بسیار باشد و بدو ده دانه شود باید که پوست نیمه یک قدری آب صندل یکدم بر یکم طلا کنند و مخم موهه نیمه سس عدس مالیده
که سیاق سازد و در مقدار گوارد و او بر آب سائیده است **دیگر** جو این جو که با نیمه یک با نیک کون سوت بدایره بلبل
از یک یک یکدم صبر چهار درم تخ دو درم سه لاکوفته نیمه نیمه مایه صبر یکدم بخورد اگر روغن کا و کوبه بخورد و در غلغل
که در **دیگر** صبر سنگ که در خلم نکورند چند بار اومت نماید بر هزار سیاهی خالص و قی کردن و آب خوردن در آن سال
طعام واجب است **فصل هشتم** در کول سنگ درانی است از باغ و باد و خنجر سدر و انجیر از باد باشد که انی از موضع موضع
دیگر انتقال کنند و اگر از باغ نیمه مثل سنگ یکجا سخت مانند **فصل نهم** انگور بر بای که نخل فلفلین تخ کینه انجیر و سدر
تشریک باری جرت جات نمک سدر یا میوه نیمه کبلون نمک سدر جو که با سدر سید موم ابلت جو که سدر موم سدر
زیره بلبل بر آب کوفته با یک که با لجام هم درم بخورد اگر مغف تسویه از سدر ترنج یا میوه داده هم درم غلغل سس وقت
صبح یک غلغل مایه که بخورد در جلد عسل با دی و بدین سر و در سنگ و بلبل و دفع و بوی سیر نفه سس کند **فصل دهم** در قوت

بر چهره بوزن دهم در چهار دهم آب بنیاید بوقت صبح آب صاف بنجه دو ماهه زنجبیل سم غم سافه بخورد بکشد مائه تا بتراف
دیگر زانرا بعد ولادت کوفه خوبی ببرد چو شانده ساق بخورد که در اجناس طبع مذکور میشه نافعت **باب** در ادرانی
جلو در سوزش بنید چار فعل **فعل اول** در استفاد دان مضریت خوف که تمام آن آساید کوفه خاصه رود و ادراف
و شکم تسکین است بنیدر جلوه و کوفه و بر بود بر گویند و او روک تیر نامند و در یونانی طبعی و زفر و یونانید **باب** در تسکین
و غلظت شکم تر بنید بار یک کم و باب زقوم غیر نموده درم ملاسه غلظت کند هر روز چهار کی بخورد تا هر سه روز رسالی شود
سه درم آنکوزنج کشنی درم بیل در از و درم زنجبیل از ده درم اجوابی باز ده درم بیلید روز سه درم درم جینه لب
و یک درم فسطیج درم سه ملا کوفه بنجه هر روز چهار درم باب گرم بخورد و وزق الا معا و مع رخ شکم و احلاط روده
نافعت **دیگر** بوی کثیر تر بنید زیره سیاه سیاهانه بیل مولی و زنجبیل هر ملاسوف زیره سفید سندی بوی غلظتی
بزرگ جو کباب رسا و جویج غلظت یک یک بوی دایر سه درم سوسن غلظت سه درم ساسا سیاه که نوع از زقوم است بزرگ
هر ملا یک انس که نگاه دارد و جویج سیاه تیل به بزم رسیده هر روز از سه ماه تا پنج ماه با دفع بخورد بر این اثر ادرانی که در آن
تنبلی و در سلال مطلوب است نافعت و این را برای چور نا گویند **دیگر** سبب دینار از یک دهم تا دهم درم که با حرارت است
بعرق کاینه و الا بعرق با دبا با سبب نافعت خاصه اگر تشنگی باشد و اگر با استفاد نرم شکم باشد کفخی بر زرد عا
باعرق با دبا با برادر حرارت باشد کفخی بر زرد عا با بعرق کاینه باید داد و الا هر چه مزاج کم بر بنید تا بکوز
باید دیگر روز و دیگر اگر غلبه بطن بسیار باشد و در مزاج علامات حرارت یافته کفخی حب بخورد و هر طور در مزاج
زوجه بر بر گرفته کوفه بنجه بعل حب که بکوزم سببه کاینه بخورد و بعد زبوند حب علی السویه تیر افامه میکند **دیگر**
سجود استفاد و طریقت کاینه است بکشد و زده باب سوده و سیه کشیده چند روز داده کند چهره را بلی نفی از آن
در نافعت و دانه از بر جالاسی که هر قدر که بپوشش فساد عجیبی بکشد رست مانند بک ترب در روز سه روز
بخورد و استفاد کامل حاصل است بر چهره از غلبه بنید و سیر شکم شدن و آب سرد خوردن و موطبات و ادرام رفتن و حمام

در نفی دیگر

خدا

رضی و بر برای جیج اورام بواسیر نافت اگر بقدر کمیت از یک مذکور تازه سائیده بخورد **فصل** در بر فانی دان
از دین است خوف است اگر مرضی شود و بدن هم رزق و در **فصل** این در اول آب اناری و سکنجبین و آب تر بود
طلوع صحرای روز غدیر پنج نخله سائیده کاوانه با دود **فصل** در یک که قدر و این قدر باید عمل سائیده یک سال مقبوه
خوار خورد هر روز قدری با سائیده سحوط کند **فصل** در سحای کوه در سوا اندازد و آب در درخت بهوز اند و لقا بهار در
روز آب صاف از بالا بخورد **فصل** در خوف بر بانی پوست دور که و سحنی تخم با سینه شید بقدر سه تخم و سینه فرو برد **فصل** در
خطای از کیمیا تا دو مار سینه کانی یا باد بانی خورده نافت است **فصل** در تخم کانی خیمه تا یکدم کوفته و سینه کشیده است
دینار یکدم تا دو دم در آن حلقه بخورد و پتیر دفع شود **فصل** در ریه کا در آن یک سیر بر و سینه دینار یکدم تا دو دم
لقا بهار و صبح از صاف که بر آورده باشد بخورد **فصل** در دوا و نند یکدم تخم ترخی تخم که مانع بندال و آب سائیده
دو قطره از آن سحوط کند بعد از دو سه کپری از آب بسیار از پتیر و دمانی روان شود خنجر طلت طلت بر آن کوبد
در در صرع بخت تمام و تن به کبابی کلو و نفعه و از روز بهت محرق بهر اشوه تا انفعالی است با پس بختی
حالت باشد اما خوف نکند که هر است که بر است این هم اعراف و و کوز و جسمها بر یک ایستاد و با لکیده در روز
از ترکان خلاص شود **فصل** در سینه بر دینار است و فکس و در بار پتیر هم است دفعه بود ای سینه اثر و در دینار ای سینه
و سینه عمل خنجر بندال و در **فصل** در قدر از سینه تا یکدم در یکدم است بار کوز کند **فصل** در بار کوز از سینه تا یکدم در یکدم
فصل در سینه تا یکدم در یکدم است ریم کانی کسه از یک کشف درم جیره تر پتیر سندی نفعی است یک کشف از دینار
شید بقدر که علوم توان است آنچه بقدر یکدم است لقا بهار و سینه دینار است نافع هر روز بخورد و چند دارد و نفعه
انجم صرع سار باشد کلو کینه و دوت خاصه و کبوتر که مغز است و این دوا را از رسایی نوشته اند و نفعه هر روز
و صرع و سینه سندی است بیاید و است در هر یک که رز و نفعه دست نند بای آن ای کسه از آن روز و نفعه
قبضه مبلک است بر سینه از سینه محرق از صلاط و موله صلاط و نفعه لازم است **فصل** در سینه و در دینار

[illegible]

[illegible]

شدن مورد مسکنی بر موی کونید و صفت کوفت نیافته لا و ا علاج کله اند علاج فرضی و یا بطل الغشت صفت ان
بنایر الیوسی از بر یک کیم توام کما فی کیر کک کل از نیب از بر یک نیدام کم کما جو توام خرف از بر یک نیم دام ضد ککند
سماق صغی غلی از بر یک سه دم کافور عارده سنج کوفته بنیبه باب خرف یا انار ترشی یا باب انار دانه لیستند و هم درم بخورند
و یا صوف و یا بلیس تریافت صغی بطل از نیب ککند سماق از بر یک بنیول است کینرا کم کما جو توام خرف از بر یک نیدام
سه نیم مایه کوفته بنیبه نیدام باب انار دانه بخورند و ضد ککند انار خاقا کل از نیب سیبه جو باب کما جو بر نی کاه نالایه
و یا اب جو وقت سحر و شرب ضحای وقت شام **فصل ششم** در سلس البول یعنی بر آمدن البول بی ارادت و در
تکلیف با فزائلا نباشد **علاج** عید و سنگبار و عینول نبات و یا بر ای کوفته بنیبه باب فرو بر و **فصل** ککند سیاه ده دام
نجدام می کلف دست وقت خواب بخورد و **فصل** الاخر طبعی دار فلفل ماکهان بد کوه فرج بد انجری بالنسبه بر ککند
در آب جوشانده نیدام روغن بد انجری و افلکده و سیرام بخورد نیز دافع موزاک از باد و بلغم باشد **فصل** ککند
در عاب خواب از از بر دست باشد بر این کم نماند باید کایه از بر یک ده درم پنج قطره میقدرم افافیا ککند از بر یک درم
بیکدر است درم سه کوفته بنیبه عسل مخمر سازد سه درم بخورند از هر گوارت باشد عید روز و عید آنکه صفت بود ککند
کلسنج انرا بر کوفته بنیبه بر در کل بر جمع سیه نبات مخمر سازد سه درم باب فرو بر و **فصل** ککند درم نیم توام
بودینه بر یک عید ککند بر این عینوف سافه وقت خواب بخورند و خوردن سه روز است غذا تخم مرغ نیم بر است **فصل**
در بول الدم یعنی خنزیر اعدا از راه بول **علاج** ان شاخ کوزن کوفته و کینه از بر یک سه درم نیم عاب بایک بخورد
یا آب کک انار سرشته افرا می سازند و هم درم باب سر بخورد و **فصل** ککند کمانی کم کما جو بادای تخم انجری توام
توهم خر به توهم نوز ککند رسوت وزن بر کوفته و نیک سخی له باب خرف صبر سافه نفاذ در تلسم درم
باب خرف بخورد و **فصل** شاخ کوزن کوفته انجا کک بایک خورد وزن بر کوفته بنیبه هم درم باب بخورد و **فصل**
مازو ککند رویت انار کلسنج هم مساو وزن نیم انار سه چاه درده انار آب بخورند تا پنج انار ماند درم

بنشیند **باب ۲۰ در امراض خفیه و تغذیه بنهرنج فضل و فصل اول** در قفق باطنی در یک پرده است که در آن
 پس به پس فرود آید خفیه آنچه در دست با باد و آب علامت عام آن بر یک خفیه است و علامت خاصه او اگر از روده یا
 پس باشد ارتفاع آن در در غلظت خود و اگر از بال بود اسهال و قرقی و سوزن و از آن فرسود و اگر از آب باشد برافزودن
 موضع دانی را آورده نامند سبب او از سخت بلند کردن و بر جستن و زکات عقیق و جماع و از امثال از حرکات عقیق
 یا کثرت رطوبت و خفیه اعفا و لهذا باطهال این مرضی است **علاج** آن چنین طعام خورد و حرکت کنند و ساقی باید چنانکه
 بخوار و خفیه شود و از موده پیروی کند و از حله طعامها بظیف مختصر باشد و در آغاز بکند و کم کند بعد از آن در کم کند و کم کند
 با یک کلو و دو امت نماید تا خفیه **در** تمام است بخورم در پی و درم آب بخورم تا جوارم باشد تا نکرده بزرده درم
 روغن کاه و اضافی غوطه بکند و سه مرتبه بخورد و سه مرتبه بخورد **در** خفیه و از او بسیار بزرگ شده باشد بکند و خفیه
 آب بر آرد و تا خفیه بر لعلان دانند **در** روغن سدر آنچه که از آن اندام با سحیح تر بر بار خفیه باشد با سحر درم سیرک کاه و خفیه بخورد
 چ سرفه است که با آب خفیه می آید که نوع بغیر **علاج** و است پنج بد آن خفیه و انار حرکت انار زنجبیل نیم از آن حرکت
 همه در دست چندان آب بخورم تا خفیه بخورم خفیه با نکرده ها که بکند بعد از آن پنج از نیم انار و در آب و انار و خفیه
 خفیه بزرگ خفیه نیم سوره هر روز دوام بخورد **در** آخر خفیه بر آن خفیه غلظت است سدرج میان رسک کوش و آنرا علم
فصل دوم در آماس خفیه و تغذیه آماس بزرگ و سخت و سحر باشد بعد با سلق یا بدو و خفیه بکند و آب بکند
 بار و خفیه کل آفیه با نکرده یا از جو با سغول سوره در آب غلظت که طاعت **در** یک نیم منبیل یا منبیل سوره و آب بکند و نیم بکند
 جذبات **در** کل پلاس در آب جوشانیده بکند خفیه بخورد و فصل بالا بنزد و در انواع آماس خفیه **علاج** و خفیه
 روغن سدر آنچه که درم بکند با نکرده درم سیرک کاه و خفیه در روز و درم بکند روغن سدر و درم سیرک کاه و خفیه بکند
 سحر نیم تا دوازده روز **در** یک نیم منبیل یا منبیل سوره در آب غلظت که طاعت **در** یک نیم منبیل یا منبیل سوره و آب بکند و نیم بکند
 از جماع با عورت جانی خود هم از آنرا جماع **علاج** ای مردار سنگ درم بار یک سوره درم روغن کاه

با جو نیم سوره

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

کریم الطیر و خالقی و غیره و در غلبه غلبه اسهال و نفوذ نایب نفوذ و مفعول و در سددت سرما و سددت که مایه و دواز
 فراغ جماع بلا فاصله چار دهم قند سیاه بخورد و مفعول نیست غیر **دیگر** بعد از آنکه متعطل بوده عموماً مفعول از سددت در دم
 تخم بادجان یک دهم با یک کوفته بخورد از سرخ حب بدو یک یک بخورد و مفعول نیست **دیگر** یک که مفعول با سددت با سددت
 یک کوفته جماع نمواند که بخورد از آنکه بلا فاصله جماع پس ای عمل بخورد و عمل بسیار بشکفتاب کند قوت رفته باز **دیگر** از
 حواله در نوازه و او را در مفعول نیست تخم بدو و آنکه بخورد و مفعول نیست **دیگر** تخم بدو و آنکه بخورد و مفعول نیست
 تا سه درم بخورد و الفاظ آورد و این عمل کامیت است **دیگر** تخم حوجه کوفته یک دهم با آب بخورد و در آب اول نفوذ آن
دوازده مفعول بر آب کی شربت و مفعول نایب ارد کند یک انوالا سارا جلد نایب از سددت بعد و در وقت
 حاجت بعد از سرخ بخورد و اگر در مفعول نیست تخم بدو و آنکه بخورد و مفعول نیست **دیگر** تخم بدو و آنکه بخورد و مفعول نیست
 کواد با سددت مذکور صلا یک کوفته غلبه سددت و سددت از آنکه بخورد و مفعول نیست **دیگر** تخم بدو و آنکه بخورد و مفعول نیست
 سددت غلبه از سددت از آنکه بخورد و مفعول نیست **دیگر** تخم بدو و آنکه بخورد و مفعول نیست
 سددت دارد **دیگر** حلاوی ترخیس محو در آب با مقور با است ترخیس سفید پنج دهم روزه تخم مرغ پنجاه عدد و سددت
 است دهم الطیر متعارف سددت از چار دهم تا چند دهم بخورد **دیگر** از خریره فانی سددت مفعول و مقور و مفعول نیست
 سددت مفعول نیست که تمام سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت
 تقیه داده باشند بعد از آن از آب بخورد سیاه که جویش داده گرفته باشند مفعول نیست **دیگر** داده به آب از آنکه سددت
 بگویند و با مقور یک کوفته که آب یک دهم مفعول نیست و سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت
 مفعول نیست سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت
 تخم کوبی سددت دهم مفعول سیاه سددت دهم یک دهم علی و در آنکه سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت سددت
 او و بیابان و اجامی خراش و دو دهم عاقر قوطی از هر یک نه درم تخم کز تخم ترب کوکله و موچری از هر یک یک دهم
 تخم کالی سفید

[illegible]

غشید و فواید دیگر تیر دارد در روکبات نرسیده میشود **دیکر** مثل فرنگی سیست قفیف بید و کلهائی بنر که نرم باشد سر سیر چوب
 کوه جو از که در آن روغن کنجد کف کسیده باشند از درونایه دام پوستی کنج کفیده دام فراطی تازه ده
 از تازه بنج رسد خشک است دام جلد را جو کوب کم و در سیس مل جوده غریب کچک اند تا بر کتان برابر و آن جوار را ستا بخورد
 برابر قفیف طلا کند **دیکر** باز تر کسی مایه آب که آب ان بگیرد و کچم زهره کا و نر جوای هم هر چه در آن مخلوط کم طلا کند
 آنکه خشک شود بی بی است لیکن مقور و محکم میشود اما باید کم هر روز این عمل کند **دیکر** قفیف سخت کند و غوطه آورد
 باز تر کسی بخورد و در غرض است دام اول باز تر که بنزد مایه آب خود باز در لسی در و غرض کند و با لسی نرم بزند
 تا و قفیف مایه کم شود فیتند کرد و باز در غرض مایه ها فکده بگیرند و جود و از خطای و مشک از هر یک در دم و
 بنج و افکند و کما در وقت حاجت بر قفیف و قفیف و میانی ران و کما کاند و کف مایه جربا نر **دیکر** قفیف
 با سکه پس کم کف بسیار بالند و با تر از زبانی بکند از اسات **دیکر** زهره ماکیان سیاه با قدر قفیف کم
 با میزد و طلا کند **دیکر** باز و مایه آئیده بر قفیف طلا کند تا خشک شود و خول نماید هر چه لذت یابند **دیکر** بر این طریقی بسیار
 است بنج کف قفیف و بنج و در قفیف بر میوه سانه به غوک کلان از هر یک بنج ناکست با جوده کسیده است کف زهر
 طلا کند **دیکر** معالج حلی رده فراطی نیم دام زرنج و بنج هر چه در طلا نماید و در ظرف ای بر و غرض بجا بیاورد
 تا مل هر چه بنج کف کسیده باقی مایه به سیر است روز تا هفت روز سیالیده حاج مایه کرم بگوید **دیکر** حاج
 ز کوه جربا نر بنج باز غرض در چهار چندان روغن زرنج بخوراند تا محال شود باز بدان روغن کف مایه طلا کند و بعد
 تا حاج باز زبانی نگذارد اعاده سکوت نماید **مایه سیب سبز** هم در ادای رحم مشتمل باز در فصل فصل اول
 در ادویه که فرج لا تنک و فواید کند بگرد و چهار چهار کت اگر سیاه سلاخی می هر کدام با هم در زیر خود دوستان
دیکر کما حاجی که از کف بار و غنی کنجد و قفیف در فرج طلا کند **دیکر** و ببت بنج انار و پوست سناخ و بکف کل و میوه او
 بنج قفیف است و در غرض بنج زهره در فرج طلا کند و پس بر در و دولت بسیار و **دیکر** مکن کافور زعفران

قفیف

سلاخی

[illegible]

تافیه از دینات منجمه و سید باز دو درم تاسه درم بخورند قوت و باغ آورد و بجهت افزونی و باه بردن نیم
دیکر سیراب را بنویسند که از این سیراب کوبند و غرضه آنکه دندان را بر کوفته نیمه معطر و از این ادویه منجمه دو درم با
فصل ششم در جرب المرم یعنی خارش زردان علامت آن بخوردم با خارش اگر درونی فرج باشد با دغان است
و اگر بیرون بود کندن فرج دید و **علاج** آن گوگرد زینجبر و سکنجبر را بر آب میوه طلا کنند خارش و آماس و درد و
دیکر یک نیمه پوست انار و عسل مغسول را بر آب بپزد و بر آب پاره بردارد **دیکر** سلا حبت را با آب طلا کنند و با آب
از جوب را بر آب بپزد که غلظت را ساخته بردارد و دایمی تیر خفت **دیکر** آنکه فک را کوفته خاکستر آن با روغن
حل کرده با **علاج** در نفخ المرم یعنی باز زردان علامت آن آماس و نفخ در عانة و در نفخ فصل است لطیف
و صلاح آن در دردی بکسی که تا جرآن و از بالا تا بطن معده و چون دست ببرد از زیر ناف او از بطن در و انتقال در و از نفخ
بوضع دیکر و بعضی در زبان در زردان **علاج** با طایفه منجمه و کفس و سداب و جعفر را بر کوفته نیمه شافا سازد و بر دارد **دیکر**
و با هم او درم با نفع بخورد **دیکر** برای نفخ و اکثر امراضی رحم نیمه کوسنی را و از دانه نیل و زعفران با فلفل و سیاه
مس و کوفته نیمه بکوبد و با سیراب و ناستا بخورد غذا لطیف باشد **فصل ششم** در شقاق المرم یعنی ترقیه که زردان علامت آن
معدی شدن شقاقی بحسب آن که در کردن رحم باشد و اگر درونی باشد و آنست که در آوردن نفخ آنکه براید و تر جماع و
سختی و الت و نفخ المرم بر **علاج** آن سفید از زیر و موم سفید و مر و در آن یک بندرم کافی یک نیمه و در سفید نیمه
کند و طلا نمایند **فصل ششم** در ارضاق المرم یعنی نفخ شدن زردان مریض مخوف است سبب و ارتفاع بخارات از ریه
و با جفت دم طبع و حالیه سبب و نفی و صرع شود الا آنکه در این کف از دهن نماند و یک بند در ساقینی است نه در
و نفخ زیر ناف و در طب چشم و نیاید جارت و نوبت چشم را که مرتفع میشود از راه میان چهره بدل رسد به سبب نفخ و غلظت
و اختلاط دهنی تیر شود و هرگاه بهوش آید از کوفته یا در دو بخلاف غیبه و گاه است و نفخ و جفت را در رحم و جفت با کله
در طب بر آید نفی حاصل آید و در اجناس طبع سر و کورت بول تیر باشد مع علامات دم **علاج** اگر نموده اند

نویسند و نفخ علی بنو

برای دیوار و در و پنجره

۱۰۰

مجلس

جنتی نغمہ

نغمه در آب

16

1

—

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf from an old book. The paper has a slightly textured appearance with some minor discoloration and faint, dark smudges or stains, particularly near the top and bottom edges. The lighting is even, highlighting the subtle variations in the paper's tone.

علاج ناکسیر و خلخال که هر دو کوفته بخت در سیره اورنگ سخی که صندل کنار صحرای هند و یکی بخت **علاج** لبان
بهندم نم کوفتی و در ضمیر اسججهان از بر یک خندم کوفته بخت سکرده درم انجبه بر روز یکدم بخورد **علاج** روغنی با بر سر سوز
اطباء و هند سوز از یکدم نادر و دام بخورد **علاج** ستا و کوفته بخت خندم با کبک و سیرک و کجور و **علاج** لبان بر سر سخی بخت بخائی
معالجی بر سیره صندل سیاه باشد **علاج** چار و درم در امراض مفقد شکر سلس **فصل اول** در بایر و مرغی حادث و سبب
خندم و اولست **علاج** نیم بوغی و باور **علاج** اگر غلبه غم باشد صندل با سلس یا بر قطن که استخوان بالای سیری باشد بخت
خندم یکدم اگر در پش ماه مدامت کند با خلل دفع شود و اگر سلس بر سیره منع است **علاج** سوسن که گوی هم مانده باشد
نیم مانده تا چار مانده با مسکه با جده فرو برد **علاج** سیره کوبی چار دام خلخال که بخت عدد بر روز بخورد تا بخت روز
علاج جوز قفسیه اول روز یازده و ده در خندم آب مسکه با بخت خندم صندل اندکی مالیده و حاضر کرده دران
الاجلیک باشد بخت مرغی که بخورد هر روز یکدم از غم کند تا بخت و یکدم از غم می نماید **علاج** یکدم
یکدم در ربع پسند یکدم بر چار کوفته بخت با سیره بخت تازه که گزیده بختی بخت که بخت از نیم مانده کم در نیم وقت
یکی یکدم و ام سیره مذکور و باب بخورد تا چارده روز **علاج** که بخورد بخت سیره بخت که گزیده تازه مانده نیم یکدم
تا بخت یکدم خلخال که دران انجبه بخت و بر چار بخت یکدم بخت باب بخورد و بالا از این لغیر بخورد **علاج** یکدم
تر سبب در خلخال از بر یک یک درم کوفته بخت مقل ارتق با چارده درم نرم کوفته بخت بر چارده درم با کاه و چرک باب
از درم درم تا سکه درم خلخال بخت فرو بر دفع معده که از غلظت شکم گویند و مع قدام بایر و صندل است
عدد مرغی بخت کوبی باب آس که بخورد **علاج** یکدم بخت که با فر اورد و بخت کوبی بخورد بخت یکدم و شکم
بخت بخت از این کوبها گویند و کل دیول بر چار در سیره شکست بخت بختی بخت بر چار روز بر کوفته بخت
با مسکه کاه و انجبه بخت خندم صندل کوبی جمع و یکی شام بخورد و اگر بخت بخت بر سبب باشد بخت نافع است
است از نمونک و جنات با یکدیگر بر سر کنند **علاج** یکدم و شکم از بر یک یک درم کوفته باب بخورد **علاج** یکدم کاه و دوت

از یک یک درم خصله مرغ اسکی و درین شنبه نیم توم انداخته بخوردن غرضش تیر چسبند **دیک** اگر که پوست درخت انار خوب
بندام جو کوب که در آب شسته ساهنی شب بخاسته صبح مالیده و صاف که بخورد **دیک** ناک کسیر پوست کرا از یک یک درم
پخته بروغن کاه و جرب بخورد **دیک** دوا در زنج که در فدام نکودست درین علقه خاصیت عجیب دارد غذا نجبه او اینم می خورد
می شود نماید پوست بیدریزه هر یک درم مع جو کاه از یک یک جادرم بسل مول است درم جاب به درم جبه و دوا
درم زنجیل جاده درم بلاد شام خرد درم جند هم اودی بوزنی خشک به لاکوفته پخته قند کنه برام بر اودی و جاب
معجز کند درم غلوه بیدریزه و سلام بادوغ کاه و بخورد اقام بوا سیر و دافع است **دیک** کوزه قلم روت نکوتی نکوتی
تخم دهنه از یک یک جادرم به لاکوفته پخته با سیره بنکره حب بند بوزنی است با سیر و سلام بخورد **دیک** سر از برای بید
کران وزنی بی دافع الیه جبه خشک زنی برابر کوفته پخته بیدرم باب که بخورد و غنی و دافع است **دیک** تیر و دافع
خیز و درد افتخار خالص باب حکم در روز سه بار طلا کند چند روز متواتر **دیک** بیدر کلان دوا و خرد نکوتی کوزه سرم
ساعتید بعد طهارت بر علامت بوا سیر چسبند **دیک** شکار برای که موده قدری آب دست چسبند **دیک** استخوان شکر
که که بسیار بوسیده نباشد و دو ان بگردانی طریق که استخوانی لاکوفته در کوزه که در کوزه دارد و آتش کند و بالا
ان نیمه شمع و در آنجا دارد بر آن نشیند کل فراطینی را قدری عسل آب دست بدانی چسبند بقیه دوا دست کند
دیک روت با مکه سائیده وقت شدت درد در بوا سیر با در طلا کند **دیک** کل فراطینی را سائیده لقا دارد و کلغ
تیر نافع است بعد فراغ آب دست چسبند دوا دست کند **دیک** اگر از درد و سوزش بسیار بیقرار باشد در
نیم گرم بنشیند **دیک** مقل ازرق رز در بقیه وزنی برابر افتخار کلغ مرغ سوزند و به بقعه طلا کند و بوا سیر
که بغایت مایه تخفیف یابد غنی را معیت است **دیک** زیزه کهک چو کساح کاه و میس اقماع یعنی سیر بالایی
پوست مار زرد جو هر یک درم به لاکوفته بجا که به سوز متعارف دوا دیگر بنده تمام شدت درد بوا سیر کلان
سرا کلس آب بر بالایی کوزه سراب که میزند و آن سرخ می شود آب است بان کند **دیک** دروغی نکوتی خالص لاند
کنا لاف دست

[illegible]

[illegible]

باسهال و قی از آب ترب کرم و تخم ترب و نمک آب کرم و فیه درین علت الفع است از سهیل زبراکتی خبر داده اگر سهیل
علاج در غفلت و درم صحر هر روز ناشتا و بهشت دام شیر کا و بخورد **درم** تخم سمبلیت یعنی میوه لاجورد سفید و شیر کله و نه دیگر هم نماید
در اینست تا صحر بهفت ماه و در صحر کوفته تسلیم باشد تا دو ماه و بهشت و فست خواب بخورد و کوفته نفعی بر یک نهدیم و خوب است **درم**
روغن خفاس مالیده و صحر از انچه در وجع المعامل گفته شد **فصل ششم** در وجع الطهر یعنی در ولبت اگر از غلبه خنجر باشد علامت
ان در مابخر بانی و زبادی ان حرکت و زرار است و دیگر علامت علیه خنجر **علاج** نقد با مسیق در استبراد و جانت میان
دو شانه و استحال ایستایی بارده و اگر از اجود علامت ان ضد علامت مذکور است **علاج** ساق از کرم و خرچ و کند و کحل
گفته بود که در در بنیاید انس که هر روز باروئی کا و از یک نیم باشد تا دو ماه و کوفته و اگر بر روئی نوازند خورد و آب کرم
برای در دل و بملون تر نافع **فصل ششم** در ادویه بر فریت که در سرد واقع میشود علامت ان رانی تا حسابی اگر ان و
کود که از جاجیند نتواند و در کند بدن تیر در دناک باشد مریض چنان نهد که بدن را جاجم نموده اند **علاج** زرشا
نسوت بید بیل که کوفته آنکه کجور اسکنند کواشیس بد باره کنای کلان و خورد و سندی و کنگه و اجویا و بانه بکر
همه کجور کوبیده و برابر کوفته دم دایم آب جوشانده تا چهارم جعه مانند ما کله بخورد و نامس از بانات و کت
بت و در دایم از بلفم و بال باشد نافع **علاج** کولک چوک نعلی حقیقت مالیده و روغن نفع دارد **فصل هفتم** در دوا یعنی
رگبائی ساق قور و سبک و در که ظاهر شود و در کند **علاج** ان نقد با مسیق یا دوا لی باز دوا قی و سهیل که بلفم و در
پرونی کند بدید سفیده تخم مرغ لعاب خیر و یکجا که بر ساق طلال کند و لعاب بکشد **فصل هشتم** در دوا الفیل یعنی
بلی با دوا غار نقد با مسیق از دست مقابل یا جاجمت بر ساق باز قی و سهیل **علاج** مسندی فلفلی که کورنی
تخم سوده و چوب بار بزرگ چستی و چوب فندک که از ان تیر در ساق نهند برابر بکشد بخینه بر علت طلال کند و نفوذ
همین ادویه کف دست بخورد بابت تا یکماه **علاج** مسیقی بد باره کنگه وزن برابر از هر دم و در دم تا چهار دم هر روز
بایر کا و بخورد **علاج** پوست بید کلان بکشد در در و غر سدر انچه بر بانی با بول کا و انس که بخورد در سینه نفع ظاهر

در او را در و ما سیل و آب نه سران لغتی دارد

باب

ازین مقام

[illegible]

هند و نه است هند سه خاله رکت پست نوشته ان جوسن سنج رکت و یکدیگر جویند با نوزنی و عارضی و دانه
 حوز و جو مانند خردل و سبزه در سر و در وید بر آید گاه خشک باشد و گاه تر که نوزد آب از ان ترشح میکنند و اکثر
 علاج کنند بخیخندام که در علاج ان نقیه بدن از صفرا بخل جوشانده ببلد که در رکت است مسلول و سوسه و غیر ان **علاج**
 ببلد کلان بگوید و قند سیاه برابر ان بگوید و خوردن **علاج** تر ببلد و سوسه درم کم بر یک سی و سس دهم باشد در ان جوشانده
 و ماکزده کند یک ارده درم کوکلی سی و سس درم روغن بیدار خرقه و سوسه درم در ان در ظرف این انداخته
 مانی نرم بزنند تا انکه غلیظ شود و سوسه کرد و چند خسته شود که بدارد از یک درم تا دو درم بر روز خوردن غلیظ
 و بار دفع شود انی را شکم باد و کوکلی گویند **در** برار اطفال کل معقد خند سنج خا بر مسا و جو کوکلی تا دو درم
 در آب جوشانده تا لطف مانند ماکزده و ابر طبق خورد و در قدر بطف هم بپزند **در** کوکلی بالایی بکشت است
 کل معقد از رکت درم در سس دهم آب جوشانده تا سس درم مانند ماکزده تا سس اطفال بخورند و برار درم
 بر روز تا دو درم گرفته در کینه پا و آب جوشانده تا چهارم هم مانند ماکزده بپزند **در** کوب بر ببلد و سوسه
 نیل را کلور دار ببلد منجست و زن برابر جو کوکلی چهار درم در ظرف چهار دهم آب جوشانده تا سس دهم مانند سس
 بخورد و نیمه لانه ترکم بر علت کند **در** کوب چاکس قشر در ماه سس روز کف است بخورد غذای یک برای
 که طفلان او با نرفی بنه شوند باید که در سس و یا سس ماه عدد چهارده روز که بر آید بکشد خا کس از مکرید
 یک یا آب خنیا سس حاج بالیده ماکزده بخورد **در** سس **در** سس در سس است گویند و سس و سس
 از از غلط عار باشد در روز سس سس و سس کند و خن از غلط ماکزده و سس **علاج** تر ببلد و سس از
 سس درم تا چهار درم بخورد **علاج** جو و کوکلی برابر سسیده ماکزده **در** سس سس روز جو کوکلی تا دو درم
 ان که بر روغن تلخ امیخه ماکزده **علاج** گاه دوب ز جو کوکلی سس بر روغن تلخ امیخه ماکزده **در** سس سس روز جو کوکلی
 بر سس برابر کوکلی بر روغن تلخ امیخه ماکزده **در** سس سس از سس سس اطفال اطفال انی لکه در آب بکشد

۲۰۰ جم ببلد گاه و نه

[illegible]

مرهم درست نموده مالیده فصل پنجم در طاعون و آن در می متعبد و دمای است عار و خوف است سبب آن ماده سیر است
بنام سازد تغییر میدهد و از سرانگی کیفیت سیمه بدل مییابد و میگذرد و در دست خود نقد نموده که بیرون آید
مانوس و ایدار بسیار و حوالی اوسیه یا نبرد فی و غشیان و صفائی عارض شود و مہلک است که در اعراض ضعیفه
حادث شود مثل کسی را و غلبه دلی کوش و تب و اعلاط ذی لازم است **علی** فصل ششم تا تمام در پیش
سرایت کشنده نیست که در آن زلو بحسابند و غنر بسیار بیرون کشند **علی** فصل ششم و کبر و از هر یک سه ماسه
مواجد آلوده نیمه بعد از آن انسج کافور اضافت کلمه پور بندد و در روزی سه جور یا سه سرد مقابل هم با بخند
از از رزی یا بندنفا و یک پاس **علی** کافور جو دانه کلنج که نیمه و سنج مقابل یک پاس بخند تا چهار بار **علی**
شش خمداب یکجگه دایم بول خوشبو سنج روشنی هم در می سحر عار و دم در سازده دایم سرایت بندنفاست
اوقات بویگردد یا بشند و بکیه که اثر و بار سیده یا بشند یکدم بخورد **علی** جو دفع از است چاک که بر او
گرم بندد و غیره در **علی** کش بسیار معین بعد **علی** السرمول بخمسه یا بشند بخند و بر ناف و در هر جا که ختم
طلا کند دیگر در زخمه مرتبه و در عمل اول مرتبه اظهار حرارت کند و در عمل سه روز دفع شود و غلبه
یافته که ختم را غلبه کند مثل عدس و کباب سرکه بریان که و گوشت در سر که نیمه بخورند و اوقات طلا آلوده
بلکه بخافند و انفع و لایب گرم بسوزند و مریض را از مایه در و در دارند و یا بشند که از خوابیدن و سستی
و بر نه ماندنی تیرا قضا نمایند بخار از فرس و مایه بشان تر شود زیرا که بوی بیست کس بنده را بام
و با خواب خود نریزی دارند و اکثر اوقات بر نه بنمایند بخند ملاک **علی** فصل ششم در سنگین و فلفله
امالی سببی **علی** یا سنج ماکه در خاکستر گرم نیمه و یک گرم سیر گرم متواتر بالا بندد در آغاز سیر گرم
و در درج مخفد دایم سحر طلا کند و از دو درم تا چار درم بخفد و فلفل گرفته در سیمه بنمایند
مالیده و همانکده یکدم سید آغشته بخورد **علی** در مرتبه و در سر نیز یک سحر که طلا کند که زیره سفید

این قول نیز بایسته پنج ضلع پیدا بر پایشانیده طلا کنند **دیگر** یک تن تازه در کیمین خنده بخوراند تا سرفه فروماید و بجا نماند
دیگر یک تن سبزه که کم نمواند بختی واقع در دماغش نماند است **فصل دهم** در آن که در دندانها کوبند و در
لوتول اگر بسا باشد اول فصد کنند و سپس خود را در بعهده گوگرد و ستر یا خربل بر بوم در کینه کاه و کرسند و با فصد نگاه
دارند در کینه ساینده چند بار طلا کنند **دیگر** چون سحر و زنی برابر گرفته بعبادت و آن طلا کنند **الاطراف** میوه
نصف تالام در دو بار که و نیکو عالم بعد از آن که شغل معبد به مال **فصل یازدهم** در دندانها و بیرون علی بنیاد سرفه
دو درم فصد بخورند از کوزه ربع در یکجا که بر جامه طلا کنند و بر دندانها و مجامید **علاج** بر این معده که تمام نمائی گویند
سپش در آنکه شغل خود را بسا کند و لیست وحدت در تمام دست سرایت کنند و یک بملالت رسانند ازین
خوف بفرغ خود بر بدن آن عفو که اندک **دیگر** چوبی که در میان کیند میبندد که اندامها کوبند بایستی که طلا کنند و اگر
غایب **دیگر** سید بر بسا طلا کنند و از یکدم تا دو درم بخورد **دیگر** یک تن سبزه که از آن که در کینه کینی بکوبند تا سرفه
بکشد و نعل آمیخته و در کنار آب میروید بایستیده خال عابد بر آن زخم کوشن آماس پسند و دیگر که ماس که کوشن کند
و آنکه آن یک دفعه تمام دارد اگر بر آن زخم کوشن کانه داخل کنند و قول است **دیگر** مله کینه بر آب ریخته خال کنند و شکستن
مکرر بخورد **فصل دوازدهم** در جدر فنجی چمک **علاج** کوشن کانه و آنکه دام چهار دام در آب جوشی دهند تا مدها شود و خال
تمام بخورد و خورد و خورش و بالائی آب آن بخورد هر چه بر آید با سبب جان عابد و دیگر بر بناید **علاج** بر آب جوشی
یک ساله دو ساله است نیدام بخوراند و وقت طلوع سب اگر بر آید با سبب بانی بر آید **دیگر** که خام که در دهن سبب
میباشد بوزن چهارم در سبب به آب جوش سبب تا کبی آید و با فصد هم درم نبات مخیم بخورد بر آب جوش و اگر کوشن
موانعی نمی شد طفلی که با بقد یکسخت میخیزد در بر بای با فاصه کند و کدو زنی نبات از یک تن سبزه اخرا **علاج**
لدرام که خود از آن مال میسازند نصف دانم او بایستد بپزند **دیگر** در اغاز ظاهر شدن سبب چهار دانم تخم سبب
بت فرو برد و بسا که و با سبانی بر آید **علاج** سببانی بایستیده در جوش اندازند و آبهای که در جوش باشد زود فاصه

باب علقہ ہمدانیہ

تا به علت پیروزی اندک بعد سیه به غیب انعام نمایند در چوب این خارش و در خاک غنیمت **علاج** سیاحتی در موم
چاره ام روغن کا و ده دام موم در روغن کنافه و سر و موضع سیاحتی نماند واده نگاهدارد و ستر روز و حمام مالیده
نوفت غنیمت غل نماید اگر که در حمام جوانی خراسانی بکند ام پوست بلبه نیم بملو سیاحتی باشد بر ستر او و کوفه غنیمت با سیاحت
کول نماید یک سیاحت بعد از آن در روغن تلخ حله که مالیده و در آن روز اول فرصت یابد **علاج** نیند نبه موضع نیند که
آله سار سینه بکند ام کافور خسته چار در دم در دم هم کفایت میکند بر ستر نیمه ستر بکند یک پودر در یک نیمه در روغن
آئینه و مالیده چار در دم در روغن سیاحتی سینه چار در روغن سیاحتی سینه چار در روغن سیاحتی سینه چار در روغن سیاحتی سینه
علا نماید در یک روز و دفع مریض که سوزانها که خسته سیه و زخمها که تر خشک که اند و نذر اعمال احتیاج نیست و الا بقصد
ستر چار روز یک نیمه دیگر علا نماید **علاج** پنج پودر چار در روغن سینه زیره که در آب بخوراند و صاف نماید قدر روغن کا و ده
باز بخوراند و بعد از پنج تمام روغن تلخ را در آب گرفته نگاهدارد و مالده و در روغن این روغن نیمه چار در روغن تلخ
و بر می و امراضی سودا و در سینه یافت خوراک ستر ماسه **دیگر** که ماسی لک در سینه که طلک که همچی در سینه خوراک ستر
باران در ستر که در طرف کلی کند و روغن تلخ نیمه سوزان اندازد چنانکه در روغن بعد از ستر روز اندکی حرکت داده
بر بعضی خارش مالده ماسه هر روز هر روز یکبار در سینه اول چوب نیمه سیاحتی ملا فله کنند تا موم در روغن موم که در روغن
کم شود و با ظرف روغن دیگر اندازد **فصل** **باب** در موم در روغن تلخ و داد ای چهار نوع است سرخ و سیاه و سفید و موم
بسیار در بدن باشد و آنکه جا باشد و اما از سینه که در فم اند که ستر بخورد **دیگر** تخم بخر که موم ستر سفید
و سفید را بر کوبد در چار کا و ده افسته ستر روز در آب و بعد طلا کند **دیگر** برادر داد و کجا و ماز و جمعه و
هموزن آن خندل سفید و کجا و آنکه سار خناب بکشد و مابین خندل با بد اول چار در نیمه چار در ستر خراشیده
طلا کند **دیگر** تخم بنوار کوبد سیه ستر قسط و در فلفل زرقه مشک بر ابرویم با چاک در ستر خراشیده طلا کند داد
و بهی و در روغن موم **دیگر** قلم نوینا مایه موم کافور ستر تلخ کافور قدری با بد که اول قلم نوینا و کافور علا فله

علی الحنفی قلم بقالاسر مسازد بوزن بنجام رونی کا و بسند دوراوند اینج برانی کند از و موم در وی حلقه و
 اینج موم را کف دهن تا که رفته باشد بعد قلم نوینا مسخوف لا اندازد و یکجوش نرم بدین زبانی کشند بعد از آن کافور
 در در ایندافنه اندک لکهار در کف داده آب سرد داخل کرده فرود و لکهار دایم اینج فریت که آبانی
 بنیازد و دیگر آب سرد در ایندافنه در ظرف اینج لکهار در هرگاه و او فارسی کند لکهار کف فریت و برانی اندک
 که کف برانی مالده و همین دست نماید و در نسخ دیگر موم سه توم کافور و قلم نوینا از هر یک یک توم رونی بنجام
 است **علاج** میوه بک خیار سه بر روز سه بار رنیم مالده **در** خدال سبک در سیر لیمو کا قدر سیاه شده مالده و بکزار تا
 تا فک کف **در** براتی قی با و جب زرنج ده و ام کوک و بنجام سباب بنجسوار و غر زدنیک سیر با بنج طری با فانی
 کف که سبک کوک کمال کند بعد از آن زرنج داخل کرده در با و انار رونی لکهار یا بر سبک کند و در با و
 آب بنجیده مالده و برنج ای عیده و برسته حکم که بر یک سطح بر آب با و بر و انسی کند دست با و رونی باقی
 که کمالی این بار بر بر و بار بر و قطر که از و بکند در آب طلا افندیم هم لایع غوطه لکهار در وقت حاجت
 کف دست را بر کف بر و بر و با مالده **در** فصل **در** کونته وانی جراحت است در ساق پا خارسی و بنور **علاج**
 آن حرام قنبر و مالده محرم مالیدن دفع کف و سوزنی هم اگر دانسته باشد در وقت انداختن هم بدین فریت
 ساخته طلا کند اول روز در سبک باسی هم بار یا یک بار **در** خار زخم بعدی بریانی بر سه برابر ساخته
 طلا کند در هفت روز به **در** کف ده و ام سیر عید که بنجام سیر لا کونته در رونی بریانی چند آنکه سنج
 بسیار آید باز بتیل را حاکم کند و در آن قند و باد بانی کوفته بنج از هر یک توم در آن چامیزد و لکهار در و در
 دو بار طلا کند در سه روز دفع شود **در** کلو بنجام قنبر که بنجام رونی چهارم که کوفته بنج در رونی
 مذکور اینج لکهار در وقت لکهار بر در بری **در** قنبر با فانی **در** قنبر با فانی **در** قنبر با فانی
 چنان بریانی کند که کونته خاکست شود مانده مالده **در** سنج در ساق قروح ضمیمه بسیار درست و دریم بدین زبانی

جاری میشود در دو فارسی تیر میگردانی علت را در بند گیرند اگر آوند مبری که در فعل آتاسی نکرده اند و در بند
که او را روزی سه مرتبه بند از همین عمل را یک بار باشد و اندام تیر یافت و در دو فارسی ساکنی کند و فتح برود
و یک نکت **فصل بعدی** در شقاق عصب یعنی در ریه با بنه و ترشیدن دست و پا که در سرما مریض و ترشیدگی
ناخن **علاج** با بنه را موی را با یک بنده در ترشیدگی بکشد و دست با لبت خواب و حاجت باب کرم شود و عسل
کفایت کند **علاج** قند سیاه و متقل و قیر و سدر و نک و موم همه را با برنج سیاه شده در روغن کاه و بویا میزدند
چند روز علاج **در** اگر از ترشیدگی آید یعنی به ما کمان فرم ساخته بخت چندان مالک کرم شود و موم در آل و در
روغن زرد و یا بر روغن که با لبت هم بند که بگذارد و وقت حاجت و شقاق بر کله بالی کرم کند تا حالت
به نهد و آل و روغن آبی تیر می آید کند بر از ترشیدگی ناخن زرد جوهر با یک بنده در ظرف آبی با یک کلاه
ملای که بر ناخن بگذارد تا ناکه شود در روزی سه مرتبه **فصل بعدی** در کلف و بوی و کلف و اغیرت بر ماه که بود
افند و بوی سفید باشد حاجت و فدا اقیان بود و بود و دفع شود و اگر در لب بسیار باشد حاجت زین را بگذارد
و فدا با سبزی یا قیال کند **علاج** اگر تورت بجز و کثیرا نیم فرو ای که با سیر فرایز آینه میبختن طلا کند **علاج**
رغوان ضد سفید تر است اگر با گیسو پاکه کل بنویسد و سر کاه و لوی زرد جوهر در مله چینه مبلین کلین میزدند
ناکده فن کون کیر و چوک بر یک اگر او به بر یک سه درم روغن کعبه و مد و چاه و شش درم آب چهار چند روغن
آینه ببرد و چند آب بجزد تا فکده نگار دارد و طلا کند و ماسه مانند آن دفع شود و این را لکها و نیل و بنده
بکشد و لوتی تراب برابر با سکه بند سه بر بوی لطیفی است نه مالده تا سه روز شود بنده مالده و در کند
منع است وانی عمل در ماه نقصان کند و در دفع بوی سیاه مبدود و فدا لکل برابر بوی سفید بیل و علم
در چون کون تخم بنوا سیاهانه بجز و بوی کعبه و آینه بخت ار لوتیکه هم برابر جوهر در سکه بند آینه تا
یک هفته مالده بوی ویرنه و نود دفع شود **در** با بجز تراب برابر بنیکه ماسه هفته بر روز زرد و درم تا سه درم

عسل

روغن کاه و زرد بن سياه و بقد دفع شود **دکتر** تخم ترب در سیره کبیا نور و سیره روزه غالب و در انقباض **دکتر** کلف
 و بنفشه خردل در لیموی تخم برآورده پر کنند و با لاسریش از لیمو کم بپزند تا خردا سیه در خور و خشک کنند باز بر آورده با آب
 لیمو ساینده طلا کنند بعد از سه کمر لیمو بد در روزه سه مرتبه بمالند **دکتر** و فصل **دکتر** و بنفشه خردل که با سیر و خورده
 مشهور است و بندر میانه کوبند اکثر در جوانی بر روز طاهر میوه **دکتر** جوانه در آب جوشانیده و روغن بیدریزانی
 سه مرتبه بمالند **دکتر** تخم خرمادر سیر کاه و ساینده طلا کنند **دکتر** سرخساف که در روز میانه و کلف پوست نیک و پوست
 سرس پوست جبار سیر پوست درخت انار و زرد چوب دار و مله مونه لیمو حبه باریک یا ساینده و مالیده خشک کنند
باب هفتم در امراضی جلد مانند سرخسفت فصل **اول** در خدام وانی علی است مخوف متولد از دم سودا ویت
 اند نمودن چشم و بجهت الهوت و عدد و رانها و از او و الاسد سیر کوبند اول فصد هفت اندام مکرر کنند
 و در ثانی استعمال اگر حاجت افتد فصد کنند برمالی اگر غلبه دم باشد فصد کنند معمولی که بسیار مفید است اول کلف
 خدام باید نوشت هفت ای هر مال بخور و فصد کردند خرد میاهفت جزو اول هم و در ثانی برمال فلفل انداخته بخورند
 و از با فصد بار حرکت دست کنند تا سینه باز تا فلفل فلفل نوزاد از پنج به ستر اول و بعد فصد مرتبه با هفت نیم
 خوراک کینه فصد نیم به سینه بند که سر و زرد و بر دانه از آن راه برباغ نرسد غذا هر قسم که باشد بی روزه
 و بی نمک و سوا این پنج خورد برمال اسک و مرغی سودا و روغن و فو فی تریاق است خاصه برای فصد که بسیار
 بعد از کوبند **دکتر** و روغن فلفل سیمان که اول بعد از دم سب در آب جوشانیده بپاها اندکی حرکت داده و فصد کرده
 بخورد بعد یک هفته سه درم بکشد و بعد از هفته چهار درم خدام در ماه و بر مرغی سب ماه دفع شود و اگر خوردن
 دو الاغ در معده بعد از سه هفته نان کنده چرب که بخورد از تریه و بار و سیر و مرغ و ماهی پخته کنند
 و در اندک نمکی شود قدری فلفل شکسته تا سینه بخورد در آن پزیده در آب جوشانیده **دکتر** و در کمره و حبه است
 اگر چه دست و پا تر فیده با کبریا بکند ام در سه دام آب جوشانیده تا جگر دم صفا نماید فکر دیگر خدام

فلفل بقد دفع شود

سکنه مخیمه یکباره بخورد و همی قسم تا چهل روز **در** برای لقاق که در دست و پا بدو شود و نه ماه و یک سال
 خال کند باید که از خوردن دور باشند و هم میباید از نماندن و در ظرف شکل او بماند نگاه کرد تا بسیار نفست
فصل دوم در بقیه یعنی حبس **در** خاکستر خرچ و ملافت کرت بپاشیده نیز آب سازند و در آن روغن
 بالکینس بزنند و بر آن موضع مالند یک کوب ز چوب برابر و نوزده برابر که مخیمه بسازند و طلا کنند باز
 بکنند و هم ترب کوفته بر یک سرف ز چوب با گلبسر بر گرفته با دهنی که بر روی باله اگر چه دیرینه باشد وضع
 و الله اعلم **فصل سیوم** در بر روی و بر روی است که بر روی مقدم بر روی است و بر روی است از طلا
 ختم بر روی خلاف بر روی که روغن سفید بر روی **در** هفتیه تربیل زخیل فلفلی ای جوای سولف زیره سفید
 بنفش سیاه کوفته الا بر کوب بر یک لجه در خسته نالینتر هم برابر هم نوزده و دیر مقل از طلا و نالینتر
 بگوید باز و طلا و نالینتر انداخته بگوید و مقدار بگوید و در روز یک بخورد در دست تو گذارد
 کند تا دو سه روزه در عقب آن طعام بخورد فدام و گرم و حاصل عاری و دستهای و مامور و مامور و بر فای
 ملا نیز نافعت **در** تربیل ملا در ای کشته بکوب و بکوب که در رسته بر فلفلی ملائی کنند هم ملا بر ملا که
 چند قند سیاه نیمه بگویند و سه درم طلا بگویند و در روزی بخورد و او را شایسته است جالبی نگاه دارد و ای
 ملا تربیل و نگاه گویند **در** پوست نخل و دینس با نخل و در سرفیسم در روزی بر طلا کنند و ای
 بخورد و پوست نخل و دینس بکوب و برابر بر هم که بکوب که نالینتر که کوبد و گویند کوفته نیمه اول درم عدد از
 بند و نخل تا نخل را ساند تا نالینتر بخورد از نالینتر و ملا و نالینتر غلیظ و نخل بر نخل نالینتر و نخل و نخل
 بکوب و نخل اضاف کرده و نالینتر **در** حبس یک روز و نخل بر نخل که کوبد و برابر کوفته نیمه چهارم طلا
 و در روز یک بخورد و یک سیر به لیو بر داغ طلا کنند و نالینتر بخورد بخورد و نالینتر **در** پوست
 نخل و نخل و نخل از نخل یک روز و نخل سیاه برابر بر هم کوفته نیمه با نخل سیاه سازد و درم بخورد و نخل

اختیار حکیم است اگر بر وی بسیار سخت باشد تا پنجاه روز بخورد و الا بستیم روز غذای نیک **ا**جمود کوفته پنجمه روز اول
نانشا بابت خود بر و خورم هر روز بنیز این که بنام برسد و او مت نماید اگر در چهار ماه قطع ظاهر شود سیوم جمعه و اخلاص خود
بر بنداز مایه و سراج میل لازم است **ر**و غنی و ثور و بلبله طریقی کسید و غنی الت که دیو دار و جو کوبه در آب می کشند
بالا این روغنی ظاهر میشود این کور را بار و غنی کاو بز که روغنی مایه مار سیاه در او انداخته و از آنرا غنی مکرر کند تا در
روز و بنور و کوفته خاکستر کوه انرا بر و غنی بلبله پنجمه بر و غنی خلا کند و روغنی ملکو را از رختن بسیار باشد مانند بخار
و الا چند روغنی بالاد و دای طار یون که در خدام نکورند در بنور غنی مفید است **خ**ضی در او بر و سی و ضعیف غنی جیاهی
که در دست و پا می شود **خ**ضیانی لغید بایستیده لطیفی انبسته مایه و در خفا که با بره پسته و در نافع تربت است
بند و بر یک یک دایم در صفت دایم و غنی سرف جو کوبه بخورند تا نیکو شود و غنی فکده بر دارند و در روز
مرتب به اعمال نمایند و هم هفت بر طرف شود **ج**بار پنج بادام لاسائیده بایک دایم بر سر لطیفی فالوده طبع که در روز
همه است دفع کرم که در خفا کند و دست از بار پسته دارد **س**م سبب کوفته آبله کوفته بر یک یک دایم سبب که خندام قنبله
بکند و روغنی تلخ بسیار تا بر سر نه لطیفی انبسته بخت مالد در روز و رسته با رتا صفت با برای عمل کند **ر**و غنی کوفته
سائیده در یک مینی منجمه سبب که ساز و خفا که دست لالائی کرم نموده بر پسته و از آنرا نیکو و دست با بر لطیفی
نار بویانج و کوفته و خاکستر ساز و لایه بار و غنی کاو مریم طور کند در روز و وقت که دست مایه در
روز و کانی مالد تا و فیکم و دالقدر مینویسد و صفت روزهایی عمل کند اگر سخت مرضی باشد تا دو هفته بکشد
یا بر یک یک مایه و کوفته و کوفته که جوئی دهد و دست مریم لار و غنی مینی مایه بر بخار بدار و بعد از آنکه سرد شود
بهانی است بسوی مریم در روز و شب عمل کند **ق**نبله یک دایم فلفل که خندام و چو لایک سمی که در دایم
مینی منجمه و رافق اب و بعد از آن در دست و پا بر یک یک مایه مالد و یک پاسی از آب سرد و خندام از کوفته
شکوفه نوینا بر و غنی سبب سونا که بر یک یک کوبه جدا جدا اهلایه که در نیمه انرا روغنی خندام داخل که بر آن موضع

وقت روز

در آبی دارند

و بر آنی دارند که پس موته بر آن منسل فیکند که بداند سار جند کل موامرج بار لکابی گویند نمونه نوت سینه
صنعت و مفید است لکابی بک پنبه که در خور است و خنجره چینه ده فقره موده بود که بلبه تم سوار بر لب
از هر یک سه تا یک لایه میده که در یکایار و در عر کا و انداخته و در او نه کشی تا عید انداخته باشد که بوی بد بدست روز
در آن روز که بپوشد باز در او نه که بخوابد و در روزی مال بر چند که نمونه نوت سینه در سیلان و کثرت
عرق و بدو بر آن بپوشد که یک مام و بسیار رطوبات ظاهر که حرارت آن رطوبات را بخلید باید در است
چیزی نفوذ و اجب دفع است در آغاز بند باید که تا وقتیکه ضعف در بدن ظاهر شود و هرگاه ضعف خود در اجس
ان گویند و انفعال و در نیز علت نعم است که بعد تحقیق استلا و مال سینه قلع مادم و سینه بر و غلظ
بیم نمونه مال که بک مغیران باب اس که بر می مالند و بالار آن بلبه اس که فعال کنند باز از دوجله بر و غلظ نمونه
انته سار و بعد نانی عمل کنند است و رفت سری بدما که بری نمونه انتم سار و کل ارجی و در کل طبی و کل
کو بهای یکی که گویند سار و بهر دفع عرق دست و پا و ترشید ای رویند نظایان به یکدم جو که در جزم
است انداخته در شمع که در دهج از باره که انداخته خورد و بالار آن نالی که در غر که خورد و در سینه
میدارم خاک سینه با سر که سینه نمونه خورد و بوی بد از بدن فری باز دارد و بر ارجی و بوی بد از بدن
باب سینه که در سینه کف دست و پاستیک نور سینه که است سینه کافور زبان بار و در کل
کنند و مالیدن صرف سینه که در خواص سینه کافور زبان است تیر ناف و مالینی بی پی تیر سینه است
در افراط سینه نمونه فریب سینه نمونه تر سینه که بر یا که سینه نوت سینه بر سینه سینه لویه است از یک
سینه درم جو که در سینه ان اب نمونه تا سینه نمونه مابند است لایه عا فکده در آن سینه که
کو که از آن و باز بانی سینه تا بچون جلاب نمونه که در سینه در آن سینه و سینه که از هر یک یکت جادرم
رو عر کا که از یکایار سینه با سینه است درم آبی که سینه سینه و سینه درم سینه عا فکده

هر طرف سبک کنند بنزد معراج چند قطره از بونی مذکور اندازند زخم اگر تازه نباشد سبک کند و در شب از روید که چهره همان قسم بد
 در روز اول بر طرف شود و در سه چهار روز بر زخم که ماندی هم صفت بنشیند اندام مال یا بکوبی و مکان دستخوان اگر
 در زخم ماند بر آورد از بنزین معالجات است **براقی** و در بند و جراحت از زخم که ماند نجابت معیشت
علاج باغی و کاه و سره دام موم سفید نیم دانه بویایه زرا که در آن زرقه گرفته باشد بکشد و بون
 طلا بنیر است روغن زرا که کرده موم در آن بکشد از آن بون به سره ساقه در روغن مذکور انداخته **فکست**
 سوه باره طلا که در موم سفید بنشیند بعد از سه روز باره دور که باره بهی و سوز بنشیند **بهدی** باغی
 مثل صاف و معجول معجزه بر زخم سبک در روز اول فراهم آید **براقی** زخم شیشه و کاه که بطول داشته باشد
 برده بکشد و بنکوت که بقیه در آن میسازد بر زخم یا باره سبک بعد از سه روز دور کند **جوانی**
 میگرد و کشت اندامی نجابت بر رو با که آن زخم سمیر بر بازو او رسید و اطراف زخم را با کوبی
 بر روز و دانی زخم بقیه فراخ گشت که بنید کا نرا موجب و صحت و صحت میسر چند جراحت
 فی در با فراهم آوردن زخم بر که گردن خود این است **فی** بکشد و در وقت شد و صند با که آن
 طلسمه در خاکستر نور بر ته موم اطراف زخم بکشد و در اندک فرجه آن اس بر طرف شود و فواید
 موم و در طرف شود و **عالم** **دیکر** روغن زرد که مسوز به پلا تیت بر ارجا حات **طی**
 از زخم دار بلور و دود چهار مانی دود از زخم که دام زخمی کنج چید دام یا باغی بکشد و است دام
 سه لکونه بنجه یا بویایه یا باغی بکشد و روغن یا باغی بکشد که روغن سوزد لکاید و باره
 که بر زخم کاه و بنشیند تا از سرعه التیام کشت بنشیند در زخم **دیکر** موم بخت دفع تر زخم بول
 سیاه و بول سرخ از یک نیمه یا هر دوه خاک عیدام ز لکاید سه در دام موم سفید کافور هم در روغن
 که بنار در آن موفته باشد و ده دام طری بوفنی است که سه دام سازد برده در روغن کنج بر آن

چنانچه سوزن میخورد و باز در آن روز و سوم در آن روزی معده را سازند و در او کوفته نیمه داخل کنند و بر آن میزنند
 و این طبع است که بر آن سوزن کردن خنجر واجب که پنج علاج بنده بود سر کبی نازده اسپ بر زخم بند و برین
 معالجات است **یک** سبده از بر در زلفه که چنانچه چنانچه بر آن بند بند اندکی بر آن محل سبده **دو** روغن
 آبله اند که هرگاه مردم بالی یا آب گرم یا روغن گرم سوزن کنند خنجر را خنجر او میرساند یا بر یا خنجر و یا سوزن
 باشد و اگر سر سوزن سوزن کند و اگر روز که سوزن باشد که سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند
 افشانند و بالای آن تیغی که خوب می دانه باشد و می دانه باشد و می دانه باشد و می دانه باشد و می دانه باشد
 برابر اول تیغی باشد و در میان آن اندک اندک سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند
 و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند
 آنی فرد بنشیند و دانه سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند
 حال که نیک میخورد و دانه سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند
 دانه سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند
 بر آن سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند
 برین طریقی که در دانه سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند
 متواتر چنانکه بعد از آن قدر از وی گرفته بر آن موقع نهام بالای آن یک سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند
 نگاه دارند که یک سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند
 و دانه سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند
 دوام بسیار سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند
 سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند و سوزن کند

سازند و میزنند

سائیده نمیکند و غلات سارزد در دم دفع کند و بخوان پیچیده مانع است **در برابر دفع کینه که از فر**
و فقط باید یکدم بخسار و گوشتی در دهان آب بنفشه سینه صاب آب نکوردی آنکه بدست مالیده فکر خود
تا هفت روز غذا نماند چربی نک **در بیلای میل که در فصل جراثیم قلمیت در بکار می آید که در راه**
از این افسانه است که سحر است که سحر علی ندی نیل خود بخورد در دهان روز شهاب علی حاصی
کیفیت بر آب سرد و حکیم علی در غایت بسیار بخورد **برابر خرم که کل سفید که کبر کونید و اطفال بانی**
کینا که در نیمه با آب داخل که و حلقه بگذارد تا کل نبه نسیند آب ف که بخورد **در دوا که پس از موال**
عمل کند و دست بانی ترانیده و سوم و مقهور سائیده و قند سابه بر سه برابر مخلوط نمیکند و بر سر و غلو
فروردی که فام که از دشت پسندیدم در دم و هموزن آن سکه میخورد **در باره که کبک و ارفه**
رز جوهر قدری سحر که برای باشد در علی فرو برد دفع تمام دارد **در یک میل یکدم که شک و بسید و بخور**
آنکه یکایده مانده سه روز بخورد و آن جراثیم سابه که بخورد **در حیات یعنی تب و آن مشعل است بر منفع**
در مقدمه در تقییم بدانکه تب نزدیک که دوا نماند نوع است و بر نوع بخنداقام سوزش مطبوعه قالد و فاعلی
و فوق و بلع نیز خرف است مواضع و لطف و ربع لطف و تب و در یک از این اقسام باشد و نفیسم و بنید
چون اقسام است لطیف بود و در باید و از مردم جلا علاج مخالف است و در موضع ملاک است **در تب**
باشد که جلا سبب سحر فاقه و کبر بود و در وزن اسباب و جرب در انداختن موجب است و در تب که بخورد
که در غی خود که **در فصل** در تب که از غلبه غلبه است و این سوزش کونید علامت آن در سردت و در
علم و سوزش و در آب که در دین است و بول بدو بنده و سایر علامات غلبه خون است **در فصل**
اگر کسی در زمانی موافق باشد و آب بخورد و آن طریقی آب است که بپوشد و در که در دم و در حد و ام آب بخورد
بر درازد و کف نمیشود و چون یک سحر که فرو درازند و آب از کبیر نذیفه دم سرد که مانده پس از طلوع آفتاب

بهینم دام قند فیدلیر که خورد اگر بلغم و سرفه باشد سر نیز تهانید و او المبارک است جمع اخلاط میسکند و مفرود کرد
 خوردن و مفرود نمودن بار یک پوست لاکونید و بنه بر علاج فصد است هرگاه بخیج میسکند مکنی است که در بر روز کند کاره
 باشد که بند بر دیگر هم اقیح لکونید و بر است غفر او ریزد که در خواهر و اجنب از کونست لازم دارند و مفرات و باب
 ترند بر میل نمایند **بر است** دمو و صفرا و فاصه اگر فقی طبع باشد عاب و فامه الوار بخار داده و خن سیدانه نقل
 در جلیق است آب جویستند چنده دام آب مانند فکده بطریق قنوه یک ساله غور یک کباب فکده خورد و بعد از چهار کباب
 گرم که بطریق قنوه سه ساله خورد و بدن لازم بال بر پوست عاق کند اگر ماه واجب بلغم باشد باطلان دفع خواهد شد که تا
 سه روز باید داد و او المبارک است اگر چند روز از است کونست باشد و چهار ضیف و خیف شده باشد که فصد خواهد
 است پاره و چهار کباب عید بر اثر گرفته از یک دام داد و درش نوده دام آب جویستند تا جابرم همه مانند فکده خورد
 و در فنی و صفرا و مونه فقه سیدانگی که در است پاره هم وزن برابر جو که یکم دام گرفته و در سه و دام آب جویستند
 تا چهار دام مانند فکده خورد و بر این که امتلا را هم باشد تر فیدلیر است که لاف و لاف اند **کاهه** چند بار آب
 دمو و صفرا و فاصه بالاسکالین موز کاکبک است پاره نیمه از یک کباب درم در سه و دو دام
 آب جویستند تا جابرم مانند فکده دو دام نبات در اصل نموده خورد **کاهه** کور است پاره فقه کاکبک وزن برابر
 دو دام جو که درش نوده دام آب جویستند صاج مالیده و صاف کرده خورد **در سه** که مپی منفعت دارد کونست
 حرارت و تکیه فونساند سهولت جابرم است نیمه کک فقه نیمه کک در قدر است عاب بر آورده خورد **در سه**
در سه که از نفونست خند سیدانگی اهل یونان از مطبقه کونید خوف است علامت آن کزانی و کالیج
 متواتر و تکیه دام است که بر و سر فقه و بدن و بول بر بول و عظم غنی و بسیار اختلاف و نقل سرد است
 و فایده نفع فصد و بر و دینه و باندگی بی سبب خواب کزانی و ضیق و سختی بر بول و کفنی و او دام نبات
 وطنی و عرفی در نیست باشد مکرر بر بول دارد فونست هم باشد **در سه** فصد ککل کردن مناسب است باقی علاج

لوفی است

[illegible]

عسل فوام افزند و درم بخورند بر این نیکو است **علامت** تب که از ناگوار باشد آفرغ ترش آید
مردم بخورند و گریه سرد کردن و در دماغ و در سینه شکستنی آن **نکته** شک جبهه ریزه بکشد نبرد از یک سیر جگر
که بر روز یک درم نه بخورند غایت بپزده دانه کاینه نه مائے در نیم انار آب بخورند و خاکستد و از کینوله
خم فیانیم سیره کشیده نموج کشند و بخورند و اگر بجائی غایت بفرستند باید و اگر بکند و تولی کلابت همه در آن کشند
است و اگر در غایت کاینه و بالابان و سانسره جوی دهند مناسب است **در** بر این تب که مادر دیکم باشد نافع است
مقر بل نخ سیدان بر این از یک دانه تا دو درم و در نیم دانه آب جوشانیده تا پنج دانه بخورند و رفع بخورند
که در تب که عارضی شود با دخیان است جوشانیده برادر و در پوست دور که باشد بخورند و رفع بخورند
بغیر تب عارضی بر این بر این سانسره و بپزده نه بالابان **در** بر این سانسره بر این سانسره که بعد است بر این سانسره
مبارک گویند سنجوان بافه دو درم و در نیم دانه سانسره سانسره سانسره سانسره سانسره سانسره سانسره سانسره
در حیات مکه بپزده نه که از دماغ یا سانسره غلط است **علامت** تب که از مغز و بالابان سانسره و سانسره و سانسره
لعل و سانسره و بخورند و صداع و سانسره و دل و غایتی **علامت** تب که از سانسره سانسره و سانسره سانسره سانسره سانسره
کوفته نیمه جوشانند و سانسره بخورند و اگر از مغز و بالابان و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره
آب جوشان است **علامت** تب که از سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره
بخورند و اگر از مغز و بالابان و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره
و بالابان و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره
و فیانیم و ریزه بکشد و سانسره دانه و سانسره بهار نیکو تر نیمه سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره
سے و در دانه آب جوشانند تا بخورند و عانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره
اگر از مغز و بالابان و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره و سانسره

کرد و افشانی

سرور فانی آب چشم در سر کوشه آن و در دسر و در موقوف معاضل و چشم خواب انعم نماید و مانند مولای بنده و بی
و یاده کوئی و در دوا و در کوشی و فله که در کل و مانند سوزن و سرفه و ضعیف النفس و بی رغبت طعام و کردنی و سر را با بینی
بگرداند و در پیش زبانی و سیاهی آن و سقوط قوت و نسبی که در بی خوابی آب خواهد و باز فراموشی کند و بخوابی
دل و فرقه کا و در میک بدن نسج مایل بسیار و سلیم سخت و گران نماید و بول و بز و عرق کند ظاهر شود که در روز یافت
ست اگر اگر علامات یافته نوزد غیر سالم است و اگر کمتر باشد سالم و معمول ده درم کرامت و چهارم کار که در کوشی
بهار کوشی که یک بکر مول از هر یک درم جو کوبی بخورم از مجموع و سبب و درم آب جو سانسند بخورم مانند خاکه
ناشته بخورد و پوست و رفت بالا نه تم سدر یعنی این که از دریا و از ابا و از القدر و در باشد که اواز بسیار
بگردانی جو بلای سوز که مثل آنست که از اسبی که از یک نیم ماسته تا سه ماسته یا پنج و هفت و از این
نمود در سه روز نفع تمام رساند و با سخی که بلیه صیاس ساز و بقدر کنار صحرای یکجمله بخورد و در هر یک
انفوزه سرفه مخوم سر کشتی نکشتک و زنی برابر کوفته بخت در بول بر سائیده حب بد و و بقدر خود کباب
نیکم کوم اگر در یک چشم کند لطف میرود اگر در هر چشم کند تمام علت دفع شود و یعنی بهوشی این در برابر است
که باغی باشد هر روز یکجمله بخورد و دوام پسندیدم پنج کبرنج سه نانک کوفته بخت یا بقدر خود بخورد
لوزه و لایق میزند **در** مجرب و ق کوشک ماکیان خرب و زیره کند و در سیس که با دریا و درم خود بخورد
و بند کند و در آب بند و میرد تا مهر شود و بخورد و در جمع اقسام است و نافع است و در فلفل و سبب بلبله انعم
نگیند ز بر بد بر هم برابر کوفته بخت باب ادرک مقدار خود حب بد کبی خور و طریق بد بر غنچه زهر است که
زهر را در شیر کا و جو سانسند تا و فینک زهر نرم شود و سوزن در در بخورد بر آورده یا می خشک کند و سیب
بجینک که در هر یک برابر دینم هم خور و به انداخته بسا بد عده نیم هر دو و در فلفل کوم و بادویه مخیمه سخی
جامه بر نماید باز سه ماس ساز و بلیه ادرک حب بد و خوراک کینج بکنم جره کینه و در دسر و سبب است

[illegible]

مؤلف: غریب

مترقنه تر بندرت است گندم نبات روغریا که از هر یک چهارم حلوایند چنانچه رسم است از یک نیمه تا دو نیمه خوردند
بست از زنب و حرکت و در اینک روغن کتان یا روغن بادام شیرین بعد از قطع است و اسهال و نفث و نفثات میراند کف کبر
خوردن بسیار مفید است بر سر ایفوت باز از روغن کتان **باب ششم** در روغن متعده مستند بر فعل **فصل اول**
در اعیالین باغی که بعد از بست و راه رفتنی عارضی شود و اینک عفا ظاهر کرد و ضایع حرکت بدستور را کند
و گاه از شکم بیرون آید و راه رفتن باشد تا فکیده بعد از آنکه با هر روغن کتان یا روغن بادام شیرین **باب هفتم** اگر که با هر یک
و اگر سر باشد و در آب گرم تازانویسید و در جاردی که آب سرد در روغن کتان گرم کف نماید و از باطله کف کتان و روغن بادام
ملین دارد و اگر از راه رفتنی آید در باغی باشد بر نخفته و ضرات بخفته ضرات کند و ساعت به وقت از جرات
و صفت که خوابیدن بر بسوی گندم و روغن کتان گرم که با هر روغن کتان یا روغن بادام شیرین **باب هشتم** در روغن کتان
که از سر عارضی شود بر پهلوی که میزدیم با شکر و روغن متعده وقت خواب بعد از شرب پیش نماید **باب نهم** در روغن کتان
و در اینها شکر یک انار و نه پهلای هم برابر با روغن کتان و شکر با روغن کتان **باب دهم** در روغن کتان و روغن بادام شیرین
که از این علت عارضی شود روغن کتان از یک لیوان تا یک لیوان خورد و طریق ساختن روغن کتان که از اینک سازد
و چهار چند از کله روغن کتان و چهار چند از روغن کتان و یک لیوان کدو و یک لیوان کدو و یک لیوان کدو و یک لیوان کدو
اگر روغن کتان و یک لیوان کدو و یک لیوان کدو و یک لیوان کدو و یک لیوان کدو و یک لیوان کدو و یک لیوان کدو
با دوجان خاصه خام **فصل دوم** در امر افی اطفال بدانکه در اینک مردم جوان و کلا تر جاردام تواند خورد
تا یک ماه بعد از آنکه بر یک بد و چند ماه آید و دو دان بر یک تخم در هر ماه بعد از یک یک کند تا یک سال
در هر یک بعد از آنکه کنار چکما تا سه سال چهارم قدرین یک کند چنانچه در هر سال و یک که کبر خوار و بعد از آن
او بدیند و هر سال از صفات بکشد و اگر شیر و طعام هم بخورد و دو سال را یک و هم برابر او و خدا که شیر خورد
باید بداند اگر چه دو سال خورد و بسببانی در او طلا کند و اگر فاقه مطلوب نماید و این فاقه کند و یک لیوان کدو

مازند دارد و اگر شیر زن هیچ پیمز شیر نبرد یا کاه و بربند که شیر زنی و عاقل و عالم چه از مادر و چه از دایه لغت بسیار
داید که اهل و جنب بند و و سیکند و بزرگستان و فاسق و فاجر و بد خلق نباشد **در جهت دفع بچه دبی**
بر کباب زنی خامی و کمال و پس که بشند میخه بلبسانند و هم بر بچه طلا کنند **در برار سال و بخت و سرفه و قی کاکای**
مفلعل دراز آتیس مونه بر آب کوفته و خنجره لعل میخه بلبسانند و همی فایده دارد **در براریت مغز و در زدن**
اطفال که جرقان ماند و بلبس و دم کردن شکم و غشای و بچه شکم انباشت شکم مغز و بارغ ناکشیت با هم در نیم
کاس آب خامی رزده عاب بنوشند و این عاب لعل دهند و نیم بادرس **در برار بچه ناف سختی پوست**
شیر در زیر ناف طلا کنند **در برار که شکم مفلعل دراز بلبسول عاب** جنبه سندی است که با شیر بر ککائی و باشد
بموضع کاه و میخه بلبسانند **در برار که عوز د که در سرفه اطفال** بعد از شیر بارغشای خواب کند و کمر را
ناید و بیکره و دهنه سیاه بر کسول کجا که هر روز سه بار انگشت در مقعر سازند و یا از باره فتنه
و بدان افع که شاف سازد **در برار املی البیان** که مثل صرع با طفال عارض شود علامات آنرا بضم صرع مبدوار
قدر یا شیر یا در آن سائیده بر بند **در برار سال غری و سندی** بچش میخه کل کاه و لوده و کلعل میخه
خوردند **در سال غری** لایف است رازسانی و مینه لایف عالم مرغ است که با بلبس و شکم میخه بلبسانند
برار میخه و بر سوت یا شیر برب سائیده که به بخور است و تیر و هم بر با طلا کنند **در برار دفع بلیک بول فلفلی**
خیا زینر الا بخر و شکم شک است که بلبس و شکم میخه بلبسانند **در سموات مشتمل بر شش فصل**
در علاج مطنی و کزید و خالوزان زهر در خفه فایده سموم است نوع است معینه و نباتی و حیوانی معینه خنجره
و سبب و در آنست زنگار و زراک ایک و زرم بلور بچش بکریه مثال آن و نباتی شراق است خنجره
و دانه توره و جاک کوفته و شیراک و ملا و در و افی و زنگ و بقیه کیز و زرد سیاه و خندان و حیوانی خنجره
اف و مار و زهر بلبک و زرم و کوز و دزایج و آن با نود است که زهر بود و کک بلب و از مکی بزرگ و زهر

و عاب سیاه و دایه

و خالصه سیاه بر دانه بنفشه کبرانی گویند و سه پنبه و مانند آن **عسل** با نافع حکما و یکدوم درم غلظت یک کوفته در نیم سال
بخورند تا به نیمه آید فکری دارد و دو درم روغن کاه و افشا که بخورد و غدا بر کاه و میفند بعد بر آنکه عسل در نیمه ماهه از آن
با سبب و باقی بعد از آن لغویت قلب نماید بر اربع زهر مار مارده مثل افین و غیره فلفل که از دو درم تا چهار درم روغن
کاه و یکدوم بر اربع زهر مار مارده مثل خیار و غیره یک و لغو در یک بار سه چهارم یکدوم و در سائیده مخلوط نموده
بخورد **یک** پنبه یکدوم روغن کاه و امینا پنبه است که در روغن زیتون اندکی زهر اندازند و غلظت کند و کوبند و خوابد بعد نیم
پنبه یکدوم در آن اندازند و غلظت نموده **سی** روغن زیتون که در سول که تمام لکها میروید در کبریا که با کوبش
تا سکنه باشد لکها بقیه بعد از آن یکدوم و در سبب خاک کند و نیمه مالای آن باشد و در کند و در دانه آن خاک سیاه
باشد از با بر مرغ است و در کاغذ نگاه دارد و زهر خورده و مارگزیده تا ناس که زهر اربع زهر و در نیمه ماهه
یک چوب بون که بکشد و در دانه می کشد بر این زهر خورده و مارگزیده و دانه خورده
با سبب سبب بدید خاصه و است آن که آن برخته آن کشند یا در کاسه او زهر خورده از زهر دفع شود خود را
زهر زنی به سه و یک بقدر است طبیعت و دفع زهر است **فصل دوم** در زهر مار کاغذ صغیر کنند
کلان در آب سبب آب آن بخورد و در اطی تاز یا خشک گیاه تاد و مارک با بخورد و جامی و نیمه
با سبب سبب بخورد و پنج که درم نکند که درم با سبب بخورد و زهر آن کسر و دفع آن جمع می کشد
که تواند خورد و زهر زنی و خیار پنبه که درم مقدار یک انداخته مانند ناکف آرد بخورد **د** مارگزیده
و با کس که خرا و بیارد این افون خوانده طبیب بر خواره او زهر زنی الحال به خود کوبد و با کوبد
بر است کاف فارسی **فصل سیم** در زهر عقرب بعد است لازم است تا یک مگس که بسیار زهر دفع نموده
بشارد و باز بخورد یا زهر **سی** نوساد و یا سبب که در چونه آن رسیده مساوی نیم کوفته و در هر دست
خو مالیده بکند و در است بونید از زهر و زنی که عقرب دفع نموده و بکشد و بکشد و بکشد **ح**

تقریباً کوه سائیده بران موی طلا کند و همچنین سر کنی موی یا کنی بالید یا بوی طلا کند **و یک** ترب کوفته ممال کند
در جگر الجور و غیره ششها را نرم گویند و بعل مغیبه بر موی که کزیم کزیده باید طلا کند در فرج حال تسکینی باید بود
چنینی است اگر آب است نرسیده نباشد چون با پا فلک هم بجای اندارد **در فرج** در فرج عفت و مانند آن
و در بند پیر گویند و قسم از بی علامت که بران علاج کم دارد در اطمینان عصبه مالند و اگر اطمینان هم نه کل استیفا کند
او ممال کند چون با تیل طلا کند **در** بر آب یک موی سیراده باشد علامت آن درد شکم و جگر یک موی سیراده
کند باریه باریه **در** تم سوس و کز از هر یک یک موی سیراده بدیند بقیه با سالی بر آید و نفرت نرسد **در**
خفیه فام و کوش فرود موی سیراده بدین خفیه بر آید تا حصول صحت کبی بکشد و خفیه فرو برده باشد اگر در جگر خفیه
بیشتر بر آید **در** اگر کزنجی شوک تم سوس با سیراده زقوم اسکی کم بر محل کزید طلا کند **در** بر ارفع زهر زردی مای
شکلی و مانند آن که در سبب آنها زهر باشد آرد جوهر دیگر کا و نمیه و کم طلا کند **در** بر ارفع زهر زردی مای
که در جگر با قریب اندک موی سیراده باشد طلا کند **در** بر این زهر زردی و سیراده و موی سیراده
سیاه با سیراده مرده و کزیده بر محل کزید طلا کند **در** بر این زهر مکی با با با سیراده و مار و غی زرد و نمیه
بر محل کزید طلا کند **در** بر این زهر دو چه کل ناز بو با بول مالک ما و اس کفیم نیم گرم ممال کند **در** بر ارفع زهر
که تم بنج و جلا از تازه باید مینویسد و اگر فلک بودیم تو با سیراده و بر دیگر کا و نمیه خورد **در** بر این کفیم نیم گرم
تم خنکای باب اسکی که نمیکند ممال کند **در** بر این زهر مکی دیوانه که ببرد علامت در استندالنت که خورد یا
خورد یا دیگر موی سیراده بران عفت و یک و نیز و سینه عرج بدیند اگر خورد و مریسک دیوانه است پس باید که
تیم و زهر جرات اندامی اندهند و جگر را در اند بعد از علامت ظاهر شود که نفرت از آب خاکی
مانند دیوانگان رود **در** خورد که نیز که نموز غم تازه باشد میساک بر زخم مالند **در** مقیمه و در کوفته
سیدام با سیدام ضد سیاه نمیه خورد و مار کزیده و زهر خورده و نیز مینویسد **در** غنچه اک جابج عدد غنقل

هفت عدد پنج اندرانی یکبار سه پده بخورد **در** قدر شیر یک حرافت مالیده بخورد و سرین ان یک پده بخورد و قدر
که جد کنیز سد و شیر کا و دروغی از قند سیاه هر چهار را اینجه یکجا که بخورد **در** خراطین میگرد و در قند سیاه نیمه
چند روز بخورد **در** متحال که سر کین فر کوش معتم تو شیخ فضل کوش لکوره تخم بند ال شکوف تو تو بنی یک
قند سیاه نو یک پده و دوازده درم هم لا کوفته سه غلو که کند و از روز کین سید و هم چهار درم باز و هم یک غلو بخورد
در نیت سه روز غذا نمونک نیمه یک بخورد روز چهارم یک د جرات بازیه خورد یعنی قسم یک ام روز تاسی
باز سه غلو بخورد و باز عین عین چهار روز تا جایی که سه روز نتواند بخورد مقدار این قند کوش بر و در غلایا
و با بخوبی و از سودا انیز بر نهند **در** دروغ سموم خبک و دانه کوره و مال کونه و دروغ و یک
ملاد و سم الفار **در** پنهان دانه کوفته نیمه هر قدر که تواند لیسیده بخورد و بار بر دانه کوره یک سینه
در جرات ترش انداخته بخورد و یک پاس در آب سرد نشاند و از او کوش و بخوراند **در** بالجان و خاکستر
نیمه و سب مالیده و در سیره ان در حلق زیر دهن فرو برد **در** اگر تو چاک کونه خورده باشد و دروغ ترش کا و سینه بخورد
یک کی دانه کوره نیک خورده بعد یا مار کزیده موقضه انبه چهار دام و در آب بسیند نیمه بخورند **در** اگر ملاد و
خوردن انتر کند فارش و یک پاس و تاس سید انده سیره انلی سیده بخورد و بر دانه کوره یک سینه کا و سینه
کا و سینه نیمه برنی مالیده قدر غرض **در** بر و خرد کیند و سیر کا و سینه ای که بخورد و جو و خرد کیند ساید و بر دانه
در اگر کسی بر مال خورده باشد بار و زین بر که کامون گویند سبب دام و در صندل سیر کا و سینه سبب الف
اید خال کرده بخورند **در** که از زهر کافرش و تاس و سیر فر داشته باشد سرف در خال نو بران که بابت
سعد در ان محل طلا کند **در** اگر د جو و قند و سیر بنه سیر سافنه طلا نمایند **در** سیر کا و سینه یا نیمه در روز سه بار
بسوید و در مانور سورش فغ **در** علاج زهر زقوم یعنی علاج سیراک است **در** که سم الفار خورده باشد
و کیند بعد و در صندل و سیر کا و سینه در آب جوش اند و بخوراند **در** فضل که دوه از جات تاسی نیمه بخورد

کتاب فی سطر

کبابچه هفت تا کسرت کند بخورد و دو سه بار دیگر کسرت بخورد بمغایه سه چهار کوبه **مصلح** غلغ و صفرا
عصاره روغن زیتون و روغن بادشاهی و روغن کتان و روغن کنجد و روغن بادام شیرین و روغن بادام تلخ و روغن
الباقی بلغم باشد قریب سر آرد و اخراج بلغم نماید **در** ترید بگوته پوست بید از بر یک نیم تو انک سیه بکند
خجدرم بر یک خوراک است بر آید که طبعیت عامه و فطری باشد و بر آید بکسرت بید و از آب گرم بخورد
در کسرت دیگر ترید بید را سینه و خوف که در و غر نارام یا کافور نیم بکست درم معطر در خنجر
بر یک ده درم نبات چهل درم مغوف سازند بر آید بلغم و فطری درم بیدر خاچه بر آید نبات بلغم
بر آید طباب بکند تو توان داد **در** دو دو الترید فشا زیر لافق بلغم رسانند و بلغم دفع کنند ترید بید
خوف ده درم معطر زنجبیل از بر یک درم نبات برابر سه خوراک درم نبات و کسرت خواب بر یک درم
بخورد **در** بلغم زیتون و بلغم اسرار اطباء بلغم که درم تند است درم بر آید قطع صحت با دو
موتیم معطر درم اسنجد درم متو بالادام بخورد و بکند و بخل مخمیز سازند خوراک سه روزه است
در بلغم لطیف معطر بکند که درم نیمه ماد و درم کسرت نیمه مایه گرم بخورد و طبع لازم دارد و معده و لافق
دهد **در** حبس بر آید بلغم نیمه درم است لافق نیمه درم است لافق نیمه درم است لافق نیمه درم است لافق نیمه درم است
و عرق بالان بر یک نیم تو انک سیه بکند و عرق بالان بر یک نیم تو انک سیه بکند و عرق بالان بر یک نیم تو انک سیه بکند
بر و غر نارام یا کافور نیم بکست درم معطر درم بیدر خاچه بر آید نبات بلغم
بعد غذا بمغایه سه کوبه بر آید و بر آید بلغم و فطری درم بیدر خاچه بر آید نبات بلغم
گرم فرود بر آید بلغم و فطری درم بیدر خاچه بر آید نبات بلغم
نیز پوست انکه جنبه شکم وزن برابر کسرت نیمه مغوف سازد بکند تا سه مایه بکند
در کسرت دیگر ترید بیدر پوست بید از بر یک نیم تو انک سیه بکند تا سه مایه بکند

وہودہ مکہ

[illegible]

بسمه تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

نیزاید و عورتیکه یغیر زنده زاییده باشد و بعد از آن اوله حملانند پس اینرا بخوراند بسیار زنده آید و عورتیکه حامله شود
او میرند اینرا بخوراند زنده زاییده باشد و اگر کودکمان ویراروغی که بخوراند از دیکه دیو و برائی باشد
دیکه گلیان که بکشد از بیل مول یک قهقهه کینند و بزرگ اجزایی بیل اگر دهم تخم بیل زیره یک کنگه سوختن یک کنگه
سریانک در یک کنگه سر نیزه اگر دهم بروج لاجز زیره سیاه کلون پسندید ایندو بر یک کنگه دم انکور صفا کشت
لنوت یک کنگه بخت دم جله لاس که بدارند عده امله بفسد کشت بخت دم در آب بخت خندان با
اندازه بخوراند چنانکه بخورند بخت دم در قند سیاه کنگه در جوی مذکور انداخته جلا کشد او در
که اس که داشته شده است و یک کنگه بخت دم در غنچه در جلاب مذکور انداخته بنزد ناکه غلط شود
نکاهارند و قوت برینی دیده مقدار کول و یا امله و یا کینار روزی نه خوردن دهند و در غنچه پای در آب کینار
آورده بوزن موافق افرایک مسافه آنرا از انجمل انواع سنگینیه و بر میوه غلغل و سیه و آب در آب
ولاغز دفع کند و آنرا کینار افروزد این غلغل هر کس که دلت او نقصان شده باشد یا بر کوبه یا از
کثرت جماع لاغز شده باشد بکشد و موافق جمیع انواع بنها دور کند ای دارو عقیقه بخورد زنده زیند
و از نیزه اوز حلقی حاف بعد و خونی اندام جدا آید و در بر دوشی شود و عقل افزاید و اینرا از رسائی شمارند
و پسند اینرا کینار کینند **دیکه حب** بسیار بخت سلیم خان پوست بلبه زربت در کنگه ده دم
جبر قطره عقیقه در مقل کوبه بخورند در کینار است در کینار است در کینار است در کینار است در کینار است در کینار است
کند است دام این همه را باریک ساییده و بنجته باب کرم میزله مقدار غلغل جیانه در سب مردم کلان
از عیدرم تا یک مقال و طفل شیر خواره را از ربع تا عیدرم باب کرم **دیکه حب** قطره حار تو با تیر روز
کلاب عرق کاینه و عرق بلایان منقوع نماید باز سه مائه مصلی کسنی مائه تریو بخورند محکوم کینار است
در آن مریخ عقیقه بسیار زنده بقدر خود بخورند غذا انجا که یک ساعت جماعت بنده بقیض دفع شود و یا

[illegible]

۱۰
روح

فمن

[illegible]

خشک چهارم در دفعی دو نیم درم سنگسار و چهارم درم دال مایه تر کرده و قشر نمک خشک نمک نخلی بر سفال بریان
 و او بر کلام لا علیه کوفه نیمه وزن برابر که با هم مخلوط سازد و سر و خراش چرسا زنده و زاک بکدام با یکدیگر
 و قند بکند و بر سر آنها قند بوقت خواب تناول نمایند و بالا این هر یک خورد و خواستند و اگر وقت صبح بخورند بحال
 شیرین و خوش نفس می باشد **حب و بار مغول از حکیم ضیا غفرانی غنی است** اما آنچه به بر سیده این است
 صدراع بلغم و بلایا شک و سرعت نخل و دفع ساز و فرغ آورد و باه بر انگیزد و زنگ سرخ گرداند و در چشم لا یکنه
 در دوا بر سر آید و بر سر طعام آورد و هر طعام کند و معده و دل و دماغ و کبد و قوت بخندشی از طعام و بکند
 طعام توان خورد زعفران زنجبیل و روغن زراعی منقل از منقل پوست بلبه زنده و نیمه از هر یک چهارم سفال عدو از روغن
 کباب ~~بخت تر از آن~~ در دفعی کافور بانی سعد کوفه کند و خندانان العفرا نیش را بر پایه از هر یک سه سفال
 سنگ العفرا قند و زعفران را و زنده و نیمه سفال مقربا از مذهب زنده از هر یک سه سفال سنگ غبر و او زنده
 لیسند و زنده و او زنده و نیمه سفال دار و نیمه سفال از هر یک سه سفال اندک سفال منقل سفال و در دفعی سفال
 زنده و نیمه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال
 بر از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال
 از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال
 نیم سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال
 و نیم سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال
 مروارید نرفته ابد و صد سفید کمال کافور بانی کل سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال
 خشمی از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال
 از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال از هر یک سه سفال

مروارید کینه

سنگد که دندان لایفید میازد پوست آنها کهنه را سماق مار و سبب عیال و کثرت فرزندانشان را باندازد

و غنچه صفتند پناه یار و دل افروز و ترازو خرد
 نقد کردند و غنچه بندند و بوی طهر از آن
 عیب آب میدارند و با سبزه و بعد از آن با بوی
 یکمب میدارند و با سبزه و بعد از آن با بوی
 سبزه که در آن است و با سبزه و بعد از آن با بوی

و نذا خاد و غايد فلهند
تخستندان مسالو الخ

الفقه کبر و کبریا نیکه ارغاد و عیشی که بعدین اسباب هر چه دارد در و غریب لغویت اعراض میسند و ان مایه اسباب
 سید مری و بر بقول و غریب و الی و الی و غدا است و اسفان و کد و دیگر نبات استعمال نمایند و از فلفلهات محرم ریاسند و کد و جع لطف الی و الی و
 یخ کرد و انبساط تدبیران گذشت و اگر نباتی مواد بغم و صغیر است بر لبها در گرفت روئیدگی دهند ان پس چربی جامی چربی غریب الی و الی و
 یخ بایون و اکلیل جالبه و کل فطر و تخم خیار بر سر فلول کردن و موضوعه تنقیه کفر مفید و اگر نباتی موم روغنی مالیدن و اسیر را و عود و الی و الی و
 سنج اعراض است و ان اکثر نبات بر غم و تلوه بغم و کثرت فلول و در عهد محبت بهم میرسد و از ان سنج استلای گویند علاج روغنی سوسن و اسکا و الی و الی و
 مواد غلیظه است و بر فطره حملات بغم استعمال نمایند و اگر کبابی چرب است و حمیات یا نباتی که مواد بتدریج التنبه است بر سر روغنی تربت و الی و الی و

[The page contains dense handwritten Persian medical text from a manuscript titled "Risalah-i Asbab al-Bihar". The script is cursive and fills most of the page area.]

[illegible]

[illegible][illegible]

سید و دیدن خواستار این است در خواب سبب آن یزید که نیزه را در افعال تجارت است بدین علی بن ابی طالب
در افعال کسری باید قول شد دیگر درم علی و لوزی است سبب آن ترول فقول و ماغیت علی بن ابی طالب که غلبه دم باشد در سبب
بانه ز لوزی باشد و افعال سبب آن غره قلی طبع نماید تا مواد با فاعل خود شود دیگر فرخه است و سبب آن کفر
است که از دماغ برآمده در اینجا جمع میشود و ماغیت منفی میگردد و علی بن ابی طالب که در بر روضه عسکری و محل حکم کنان یا کون گویند که با عمل
است شد دیگر روح حیوان و ان نوعی از صرع است و ام الیه بن ابی طالب که گویند سبب آن غلط است و فاعل دماغ که محمد بن ابی طالب

[illegible][illegible]

هم میرسد غلامی که اسبی دامل الکی سائیده یا کلبه یا سعد سائیده وارد عدسی دارد جو یا سبزه فله بدست بر دست رضع که از لطف
جواب انتقال نماید تا بمقتضای حکمت الهی و توانایی عیقل خود و نامیرساند باید دانست که چنانچه از سنی جواب انتقال نماید عیقل و فطرت
در طفل باید که چنانچه در غفلت قبول نماید سبب بکند بر طبعیت مزاج و ضعف خود و لایحه اعصاب حفظ باید که با بر دقت باید و خوف و غم و
راض نفسانی طهارت شود که این عوارض و طبعی متمکی گردد بدین عملی شود بر دقت در میانند که خاطرش بچیز مایل است اگر مریض
است باید حاضر داشتند و از آنچه که کاره است اگر بر خیزد بچیز دیگر زود و در اندیشه و در غیر هم مسفت است کمی نفسانی که تکیه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن ابي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]



